

# آهنگ بدیع

## جوانان و نوجوانان

### فهرست

- ۱- از آثار مبارکه (درباره موسیقی) ۵۶
- ۲- موسیقی در عالم بهائی سهراب دوستدار ۵۹
- ۳- تو انتخاب شده ای - داستان کری و ادوارد کینیسی  
نویسنده: او. زی. وایتهد
- ۴- نکاتی چند از نظم اداری بهائی  
ترجمه: آزاده مهندس ۷۲  
ایمادی امرالله جناب
- ۵- تبدیل توان -  
جناب علی اکبر فروتن ۸۲  
اسکندر هائی ۸۵

## از آثار مبارکه « حضرت بهاء الله »

« انا خلقناكم اصغارا الاصوات والنفقات انياكم ان نخب حكيم  
الاصغارا عن شأن الأدب والوقار انفسه جوا بفرح اسمي الاعظم  
الذي به تولدت الافدة وانجذبت عقول المقربين . انا جعلناه  
مرقاة لعروج الارواح الى الافق الاعلى لا تجعلوه جناح لنفسكم  
انني اعود ان تكونوا من الجاهلين . »  
از کتاب مشاب و تفسیر

## از آثار مبارکه « حضرت عبدالبهاء »

« هر چند صورت عبارت از توجعات هواییه است و از توجع هوا همصا .  
صماخ گوش متاثر شود و استماع حاصل گردد حال ملاحظه کنید که توجعات  
هوا که عرضی از اعراض است و هیچ شسوده شود روح انسان را بجنب  
و در آرد و نهایت درجه تا سیر نمیشد .

از کتاب خادفیات .

« نوای موسیقی و نغمات قلوب مجذوب راحیات می نمشد و لکن نموس  
منهک در شوات را بسوی بونی و بوس میکشاند . »

ترجمه The Divine Art  
of Living

..... هنر موسیقی آسمانی و موثر است . موسیقی مانده روح  
و جان است با نیروی سحرآمیز موسیقی روح انسانی تعالی می یابد .  
موسیقی همچان و تاثیر شدیدی در قلوب اطفال ایجاد میکند زیرا قلوبشان  
باک و بی آلائش است و نغمات موسیقی در آن تاثیرشان دارد و  
استعدادهای نهفته ای که در قلوبشان بود بیدار نموده شده از طریق موسیقی  
ظهور و بروز مینماید . پس شما باید سعی کنید تا آن استعدادها را بجهت کمال  
برسانید و با آنها بیا موزید که با تمنی و لذت و موثر بنحوانند هر طفلی باید  
قدری موسیقی بداند زیرا بدون اطلاع از این هنر لذت واقعی از  
الحان و نغمات خوش میسر نخواهد گشت . . . . . ایضا لازم است که  
در مدارس موسیقی تعلیم داده شود تا روح و قلب محبتین مستبشر گردد و  
حیاتشان بنور شادی منور شود . . . . .  
Promulgation of Universal Peace

.. معجم عمومی صفحات ۵۹ - ۵۰ ترجمه :

ارتقائش ایجاد میشوند و تاثیر شدید در ارواح دارند . خلاصه موسیقی  
اگر چه امری مادی است ولی تاثیر شدید در روحانیت دارد و عظیم ترین  
رابطه آن با روح است و بیش از همه تعلق بعالم روحانیت دارد . اگر

Herald of the South  
کشف بربریز خلاصه ای ۱۹۰۹ نقل از

# از آثار مبارکه حضرت ولی امر الهی

که توسط فاشی مبارک نوشته شده است

... موسیقی بدون شک قسمت مهمی از میراث نامتناهی اجتماعات بهائی است و حضرت مولی الوری اهمیت آنرا تذکر داده اند ولی یاران در این باره و در باره امور دیگر نباید از حد اعتدال خارج گردند. باید وقت فراوان مسذول دارند که حالت روحانی جلسات محفوظ بماند. موسیقی باید مادی بسوی روحانیات باشد و اگر چنین حالتی را ایجاد نماید هیچگونه مخالفتی با آن نخواهد بود. . . .  
ولی یک فرق بسیار مهم و اساسی بین سرودهای تصنیف شده توسط یاران و تفاوت آثار الهی با صوت باید قائل شد.

و خطاب یکی از نویسندگان ۱۷ فروردین ۱۹۳۵ - ترجمه

در باره چاپ کتابی حاوی سرودهای بهائی استنباط آن محض می باشد. در این که در زمان حاضر فریبگی که بتوان آنرا فرهنگ بهائی نامید هم از موسیقی - ادبیات - هنر - معماری و غیره وجود ندارد صحیح است زیرا اکنون طلیعه امر جدید است نه بروز آثار آن . ولی این مطلب بر آن مفهوم نیست که سرودهای بهائی یعنی سرودهایی که بوسیله اعتبار در مواضع مختلفه امریه تصنیف شده است نباید وجود داشته باشد .  
ترتیب مبارک مجلس مقدس روحانی بهائیان امریکا متوخ ۲۱ سپتامبر ۱۹۵۷ - ترجمه

تمام آثار مبارکه مدد روح در این قسمت از مجموعه ای تحت عنوان "مستخرجاتی از آثار مبارکه در باره موسیقی منتشره توسط موسسه ملی مطبوعات امری نقل گردیده

"اناجملناه مرقاة لعروج الارواح الی  
الافق الاعلی"

حضرت بهاء الله

## موسیقی

# در عالم برهات

● سهراب دوستدار

بی یادداشت :

در اصل قرار بود که موضوع مقاله حاضر بصورت مصاحبه ای توسط سه تن از همکاران مجله انجام گیرد ، و قسمت اول آن هم در یک جلسه ضبط شد . درین اثنا ، از لحاظ بسط مقال و افادت و قیتر چنین پسندیده شد که مصاحبه دهنده آن را بصورت گفتاری بنویسد ، منتها سئوالات اصلی مصاحبه بصورت سرمطلبیهای بخشهای گفتار را از هم جدا کند . بدینگونه ، توالی بخشها لازم بالا بردن منطقی بنا از قاعده تاراس است . و در هر حال ، این مقاله بقدر کفایت بسط ندارد و تنها سررشته ها را برای انگیزش فکریه دست میدهد .

هیئت جوانان و نوجوانان

فقرات تاکید بسیار میتوان یافت ، به تصریح  
یا تلویح یا روایت ، که همگی حکم امری  
هدایت را دارند . این اوامر و لالتها  
از حکمت امر محیط و دربرگیرنده و جامع  
و کمال آور حضرت بهاء الله مستفیض اند .

۱- تاکید در نصوص امریهای در اهمیت

موسیقی .

در باره اهمیت موسیقی در نصوص  
امراهی در طول الواح و آیات و خطابهات

بدین معنی که در طی استعانت و بهرمندی از آنها - به شرط حالت خلوص و انقطاع، البته - برای فرد یا جامعه یک حالت "مکاشفه" روی میدهد، و با این مکاشفه است که تجربه کردن و اعتبار جستن از او امر سبحانی در حیات بهائی شمرها و نعمتها ی خود را میپروراند و هدیه میدهد میآورد. مد نیست الهی با استعانت و استمداد از منبع جذبیه قدسی آثار رحمت خود را برای فرد و جامعه در سر بیان تجربه و آزمون ارزانی میدهد، یعنی صد رحمت تالی عمل به همراه دارد. کلمه نافذ موشه است: تنها کافسی است آن را آزمو و از قوه به فعل آورد. او امر الهی، چه رهنمون بر عمل چه نهی از آن چه تشویق و ترغیب یا تحذیر و انداز، سرج عنایتی بین عبادی و فاتیح رحمتی لبریتی هستند. هر چند بر سبیل معترضه اینجا میساید یاد آورد که برخی او امر الهی در ضمن حکم برداشتن نهی یا منعی را دارند که بنا بر سابقه ای در گذشته برقرار بوده، چنانکه در مورد موسیقی هم این امر صادق است. یعنی حضرت بها "الله ممنوعیت موسیقی را که نزد قومی طحوظ بهسوده برداشته اند، و این از فضل و عنایات شامل ظهور کلی الهی است که همه نعمتها و رحمتها و زیباییها و برکتها را بر عباد خود روا و نوش جان و مبدول میدارد. ولی از الغباء این منع که بگذریم، باید طالب و مترصد آن مکاشفه ای شد که در پرتو آن سر "مرقاة لعروج الارواح" آشکار میشود. در مورد الغاء این منع، قسمتی از بیان حضرت عبدالبها "چنین است: "ای مرغ خوش الحان! جعل ابهی

درین دروید مع حجات او هام را خشرق فرموده و تعصبات اهالی شرق را ذم و قدح فرموده. در میان بعضی از طبل شرق نغمه و آهنگ مذموم بود. ولی درین دروید مع، نور صین در الواح مقدس تصریح فرمود که آهنگ و آواز رزق روحانی قلوب و ارواح است؛

## ۲- موسیقی از مآثر فرهنگ انسانی در تمدنهای

این موسیقی، که بصورت ساده و در تحلیل مشاهده و آزمایش چیزی جز پدیدار صوت نیست، در تطور تمدن یکی از عناصر و مآثر عمده فرهنگ انسانی بشمار میرود و تجلیات آن در طی اعصار و در تمدنهای گوناگون همعنان بهمزم و وزم شادی و اندوه، توقیر و تجلیل، بسازی و سرخوشی، راز و نیاز، نازش و نوازش، سوک و تعزیت، رقص و طرب، شهوت و انهماک، و تهلل و تکبیر برای تن و جان و روان آدمی بوده است. و چون در آفرینش این هنر هوشیاری و استشعار انسان هر چه بیشتر کارآمد بوده است، توجه به آن در امثال امر الهی بمنظور مکاشفه اسرار و توانمند بهایش و بروز آثار و ثمرهایش مستلزم استفاد از "استشعار" در حد اعلی است: همان استشعار که در عالم سبحان تعبیرش علم و اراده حق است و در عالم انسان خصیصه ممیزه اوست در همه مراتب وجود، و عالم امر حضرت بها "الله خود استشعار کامل و تام و تمام است برگزیده و کتون و آینه. و عالم امر از این بختیار است که استشعار انسان راه مکاشفه و مشاهده و دانشوری و استمداد و استفاضه و التذاذ از

این طرفه آفریده هنری خویش میخواند -  
 این هنریس عجیب که به قول سروانتش  
 نویسند ه اسپانیائی ، " انجاکه موسیقی  
 است شرن تواند بود " ، و به گفته نیچه ،  
 فیلسوف آلمانی ، " پدید آوردن موسیقی  
 هم به وجهی پدید آوردن بجه است . "

### ۳- سرچشمه درگذشته های مکنون .

در دنیای ماد پیکرای امروز که میخواهد  
 همه چیز ، حتی انسان را ، در تحلیل ،  
 ذرات متموج ماده بنگرد و مآثر معنوی را هم  
 پدیدارهای خصلت زندگانی انسان -  
 که این چنین است - تفسیر کند ، این  
 حکم رابه سادگی در باره موسیقی هم  
 میتوان صادر کرد که حاصل تاثیر ارتعاشات  
 هوا بر صماخ گوش انسان و تاثیر سبب  
 عصی سامعه و بهر مندی نهائی ذهنی  
 است . اما در باره این پدیدار طرفه  
 و ظریف و عجیب که با جان و دل و روان و  
 روح و سبحان سروکار دارد ، مردمان در  
 گذشته های بسیار دور که در پس ابرهای  
 جورا جور و رنگ رنگ " اسطوره " ( ترجمه  
 ناگزیر : مقصود " موتس " با استعجان  
 باستان ) مستور است ، به بینش و ظرافت  
 و حرمت شایانی سخن گفته اند که خود  
 سزاوار آن اعصار سپیده دمی ناشناخته  
 تاریخ است . اما این اسلوب خطا ،  
 یعنی عینی ساختن و شیبی  
 گردانیدن همه چیز چق معنویت را در  
 زندگانی انسان نمیتواند اد ا کند . کار علم  
 که خود گونه ای تربیت مادی است ،

در یافتن چگونگی همه پدیدارها به صورت  
 " این چنین و در کنون " است و کار رحمانیت  
 که منبعث از تربیت روحانی است ، قدر  
 شناسی و تعیین ارزشهای سلسله مراتب  
 وجود است . علم امروزین جلوه های وجود  
 را در یک صقع تسطیح میکند ، حال آنکه  
 رحمانیت انسان را در اعلی مراتب  
 اشرفیت خود تعلیم مینماید .

باری ، اقوام باستانی این هنر  
 اسرار موسیقی رابه خدایان منسوب  
 میداشته اند . چنانکه هند و ان آن را هنری  
 اساسا " رحمانی میشناختند که در بهشت  
 " ایندرا " بدان پرداخته میشد . سومریها  
 آن رابه الهه " نیوا " نسبت میدادند  
 و آسوریان اختراع نای را کار " ایشتار "   
 میدانستند . یونانیان باستان الهه  
 " اوتورپ " ، از " موزهای " نه گانه را ،  
 سرور موسیقی میشمردند و تورات اختراع آن  
 را در نسل هفتم سلاله " قاین " میآورد .  
 حتی آواز که آسان مینماید ، و اگر سامحه  
 رواد اریم خواهیم گفت که همواره با انسان  
 بوده است ، در تدقیق مردم شناسی  
 و تطور فرهنگ انسانی هنری نیست که  
 آسان اختراع شده باشد بلکه در تکامل  
 فرهنگ او چیزی است که باید آن را از  
 متعلقات " انسان هوشمند " و از آن دورانی  
 شاید نه دورتر از پنجاه تا شصت هزار سال  
 از زمان مابه شمار آورد .

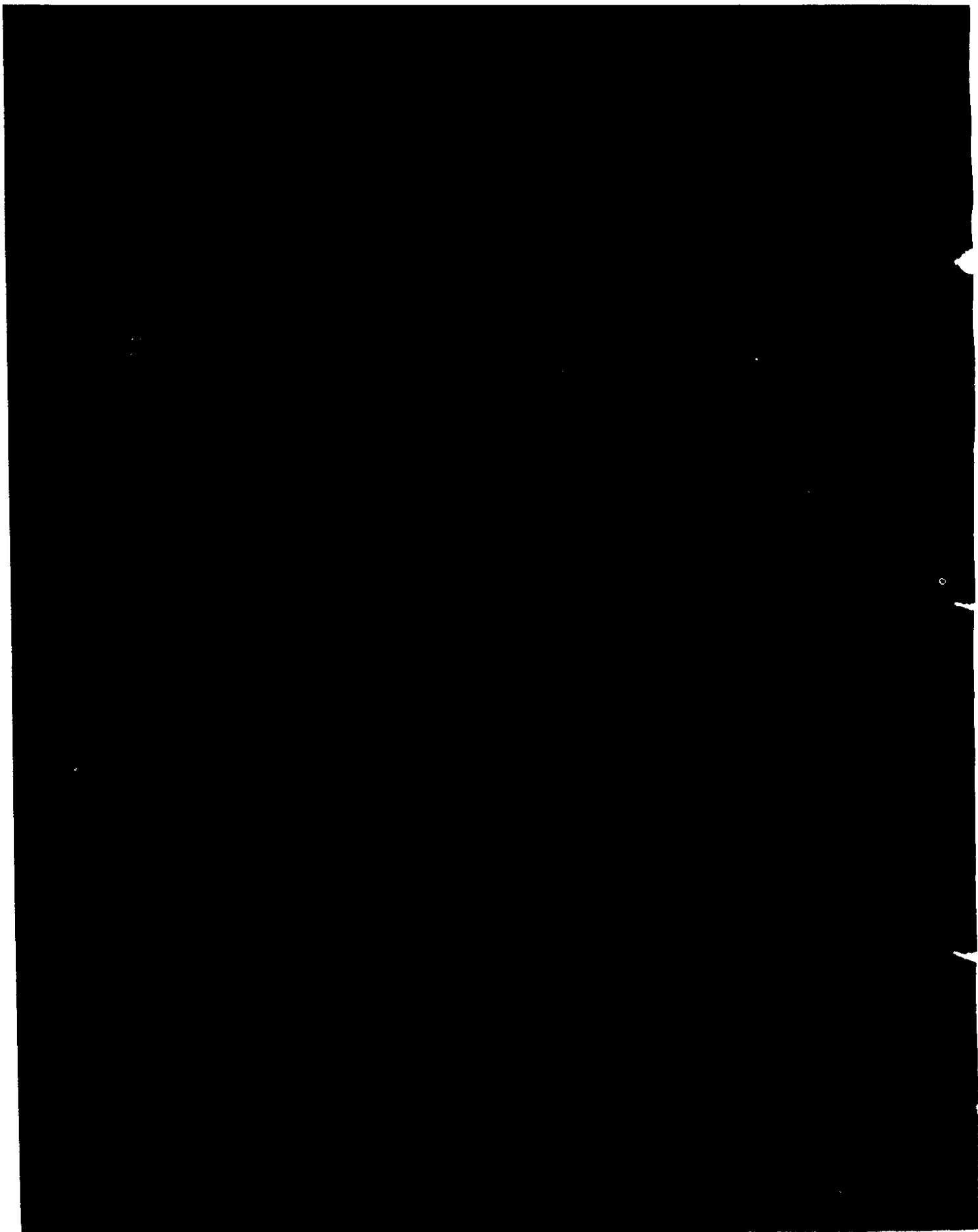
### ۴- ازبای بست جسمانی تا عروج روحانی .

طبیعت همه حرکت و جنبش است

از پدیدارهای بیرونی گرفته همچون نور و آب و آتش و هوا و ابرو زمین تا درون ساختمان ذرات ماده و اندامهای نبات و حیوان ، صد حاصل ارتعاشات هوای پیرامون است توسط جسمی مانند چکش، موج آب ، سیم تار ، نوای مرغ ، کوبه پهانو ، یا تارهای حنجره و انتقال این ارتعاشات هوا به گوش و ادراک آن در مغز . شنودار حاصل نهائی این ادراک است کسبه واسطه آن حس سامعه است . وقتی سرچشمه و منبع ایجاد کننده ارتعاشات صدائی بگونه ای باشد که ارتعاشات هوا از آهنگ و نظم خاص برخوردار باشند ، شنودار آن برای انسان ادراک کننده خوشایند و مطبوع است و این را صوت موسیقی میگویند ، وگرنه سروصداست همچون غرش توپ و آتشفشان و رعد و نهیب سیل و زلزله . بطور خلاصه برای پدیدار صداسه عنصر بایسته اند : جسم یا منبع ارتعاش کننده ، هوای ارتعاش پذیر و انتقال کننده ، و فیما بین و حس سامعه در ضمن ، پژوهشها و آزمایشهای اخیر نشان داده که پوست انسان هم به گونه ای وسیله ادراک اصوات است . پس عبارت فارسی " سراپا گوش " محلی از اعراب دارد . و موسیقی عبارت است از هنر ترکیب یا نواختن صوتهای موسیقی بر حسب قواعد و اسلوبها و هماهنگی و استعداد فطری و ذوق لطیف و احساس قوی و تمیز دهند ، بلکه نزد اشخاص و ملتهای مختلف بر حسب فرهنگ و ذوق روحی و شوق روحانی و تنوع محیط طبیعی و پیرامون تمدنی و دگرگونی های زندگانی و تاریخشان

تفاوت میکند ، و مجموع این دو قهاریسند ها قواعد و اسلوبها و سازها و صوتها موسیقی يك شخص با يك ملت را تشکیل میدهد . موسیقی دامنه اش از يك كران از صداها و آوازه های ضربیدار و کوبان قومهای بدوی و وحشی تا آهنگهای شادمان ساز سازناک و ترنمات دلنوازیها و جاسوزاقوام متمدن امتداد است . و با زد ر تمدن آدمی ممکن است موسیقی کنارگذاشته شود و در چکاچاک جنگاوری و جنگال و انهدام در کران سرد بگرسروصدای موحش و هولناک گوش را بخراند و جان را به ستوه آورد و روح را منکوب سازد . پدیدار موسیقی مطبوع و مطلوب جایش بین این دو کران سراسر است و پیرمندی و التذاز از موسیقی که از مبدا جسمانی میآغازد و در وسط حس سامعه ادراک میشود ، در انجام يك کیفیت روانی و روحانی است . ارتقاء و تطبیف این کیفیت منبعت از حال و مرتبت شخص یا قوم یا تمدن مورد بحث است از حیث عوامل پیرامون ، چگونگی و مراد های تربیت و تحصیلات ، سائقه های حیات فردی و اجتماعی و انجذابات روحانی . این کیفیت میتواند ساده و معصوم و جهانی باشد مانند لالایی هر مادر برای بچه اش میتواند رنگ شکمارگی و نوشخواری و شهوانی باشد . میتواند ترنمی برای رقص جذاب يك رقصنده هنرمند باشد . میتواند آهنگهای انگیزنده و همراهی کننده يك گروه بانه باشد . میتواند نوای جاسوز نای عاشقی باشد که از معشوق جدا افتاده است . یا نغمه ای اندوهبار در مرگ مادر ، هلهله شادمانی در وصال ،





آهنگ، توفیر و تجلیل در سوك يك شخصي  
 بزرگ، و نهایتش خداوند متعال .  
 این خصلت خاص انسان نوع ممتاز  
 است که ازهای بست جسمانی زندگانی  
 آغاز میکند و بوسیله هوش و بعد نشسته روح  
 باطنی مدارج تربیت و عرفان و انتماش  
 از جذبات رحمان در همین حیات عنصری  
 جسم خاک راه افلاک میرساند : تموج  
 نور و غلظت رنگ و ابعاد خط راه پیک  
 تابلوی زیبای نقاشی آفرینش میبخشد ،  
 حرکات چالاک و هماهنگ اندام زیبا را در  
 هیات رقص هوشربا جلوه میدهد ، و تلفیق  
 سخن عشق و سر مستی و دلدادگی و شوق  
 و جذبه و وفا و وصال را با آهنگ، جان بخشش  
 موسیقی بصورت " چکامه نثار محبوب تصنیف  
 میکند . هیچ موجود دیگر چنین نمیکند  
 و نمیتواند . این انبعاث و انتماش نشسته  
 جان آدمی است در رهگذر جسمانی الی  
 خروج روحانی .

### ۵- تجلیات موسیقی در تمدنهای و عرصه های آن برای مقصود های گوناگون .

موسیقی يك آفرینش هنری است  
 همچون نقاشی ، رقص ، پیکر سازی ، ادبیات  
 و دیگر هنرها . آفرینش هنری حاصل  
 ذوق و شوق و استعداد و الهام و تاثیر  
 عاطفی است ، هر چند که آشنایی و پرورش  
 آن مستلزم تحصیل دانش و قواعد و فنسوزن  
 در عرصه شیوه ها و مواد و مصالح است . اما  
 در مقابل علم که در آفرینش و کشف خود  
 خرد مندی و تعقل و استدلال انسان راه

خدمت میگیرد ، هنرمیتواند نزد شخصی  
 هنرمند یا قوم آفریننده هنر در طی عمر یا  
 تاریخ اوقاشم به ذات و تکامل یافته و عالی  
 باشد حال آنکه علم که کشف چگونگی  
 ساختمان و کار سازی طبیعت و امور است  
 نسبت به سابق و لاحق خود در طول  
 محوری حال تراکم و تسلسل زنجیر را  
 دارد . غرض اینکه هنرازیك صرافت طبع  
 میزاید ، به شرط فراهم بودن عوامل  
 و مایه های دیگر که پیشتر ذکر شد . و علم  
 در تکامل خود استلزام سابق و لاحق دارد  
 بدین معنی که چون بنایی بالا رونده هر  
 طبقه برین میباید بر طبقه زیرین خود  
 استقرار یابد ، بخصوص در علم امروزین که  
 حاصل مستقیم نحوه تفکر فلسفی یونان  
 باستان است ، و در حال کنونی خود با  
 نیرویی خود زاینده حد یقف نمیشناسد و  
 درین پیشرفت شتابان همه چیز را ، از  
 طبیعت بیهوش تا انسان باهوش ، تحت  
 سیطره خود میگیرد تا آنجا که در استعمار و  
 استثمار این هر دو به انهدام و زوالشان  
 تهدید میکند . و این تهدید همچنان  
 ماندگار خواهد بود الی استقرار مدنیست  
 الهی حضرت بهاء الله که سوق امور در  
 هدایت و تمدن یل و متحد بد قوه جذبه  
 قدسیه رحمانیه است .

در مطالعه تاریخ علم و هنر و تقابل  
 این دو دیدار میتوان دید که هر چه به  
 عقب بازگردیم علم کمتر توانا بود ، و در حالیکه  
 هنرمیتوانسته در هر عصر و مکان نزد اقوام  
 گوناگون عالی و قابل توجه یا برخلاف دانی  
 و غیر قابل توجه بود ، باشد - درست مانند  
 زیبایی زن که مخصوص قوم یا عصر خاصی

نیست: اندام و رخسار و حالت زن زیبا  
 و امروزه میتوان در هر تهره نژادی در زمان  
 "زولو" های سیاهپوست افریقا، اقوام  
 عرب سامی، مردمان نژاد زرد یا ایرانی  
 و اروپائی سفید پوست سراغ کرد، و همین امر  
 در مورد اقوام تاریخ گذشته هم صدق  
 میکند.

استنتاج اینکه کار هنر آفرینش زیبایی  
 است، و یا خود هنر زیبایی است و زیبایی  
 هنر. و موسیقی هم چون هر هنر دیگر چنین  
 است. بحث در چگونگی و معیار احساس و  
 التذات زیبایی در عرصه های تفکر فلسفی  
 و روانشناسی بسیار پیچیده و فرآراست  
 لیکن برای اکتفا به حاصل مشاهده و تجربه  
 و عمل به سادگی میتوان گفت که موسیقی  
 در همه اعصار تاریخ یک پدیده ارجحانسی  
 بوده و هست و هر قوم و مردمی در فرهنگ  
 و تمدن خود چه ابتدائی چه عالی آن را به  
 گونه های خاص خود آفریده و بسندان  
 پرداخته است. و از این رو دست و چگونگی انواع و اقسام  
 هزاران گونه موسیقی در صورت های آوازه ها  
 و سازها و شیوه ها و تکنیکها، و ساز و متوافق  
 با چگونگی فرهنگ و احوال روحی و نشئه های  
 روحانی هر قوم. در واقع میتوان گفت که  
 هیچ هنر دیگر ازین خصلت جهانی و همه  
 جاگیری و گونه گونگی موسیقی برخوردار  
 نیست، زیرا توانایی وسیلان و سیط موسیقی  
 را ندارد.

مشاهده و تجربه این توانمندی و سر  
 زندگی و فعالیت موسیقی بسیار جالب  
 و مشایان اعتبار است. در يك حجره عقد کنان  
 نصب يك تابلوی نقاشی، هر قدر هم زیبا  
 و گرانها، تنها میتواند در ردیف آینه و

شمعدان پیرامون عروس کار تزئین حجره را  
 بکند، و حال آنکه نوازش موسیقی در پس  
 حجره باعث شادمانی حضار و زیان حال  
 خوشدلی و خوشوقتی آنان بمناسبت این  
 حادثه سعید است.

این چنین است که میبینیم عرصه  
 تجلی موسیقی در طول و عرض تاریخ  
 انسان چقدر پهناور و گوناگون است:  
 همراه بانیا پیش روحانی در میدان  
 روستای يك قبیله بدوی افریقایی و در  
 کلیسای مسیحی، لایبی ساده مادر هرب  
 بادیه نشین برای شیرخواره اش و آهنگ  
 شادمانه و امیدوارانه معروف به "فورالیزه"  
 اثر بتهوون، برای دختری بنام "المیزه"،  
 رنگهای دل انگیز موسیقی ایرانی که خود  
 به خود يك جشن عروسی را سر به سر به  
 طرب و یا یکویی بر میانگیزد و آهنگ سوکناک  
 (مارش فونبر) در سونات شماره ۲ شوپن  
 برای پیانو نیز آهنگ سوکناک جانسوز  
 مندرج در تلوسن فونی شماره ۳ بتهوون  
 ("اروشیکا"، ظاهراً اهدا شده به ناپلئون  
 بناپارت)، آوازه های "فلامنکو" اسپانیایی  
 که فریاد خروشان آمیخته با هلپله در شرح  
 حال وصالها و فراقهاست، و نغمه جذبه  
 و شوق و رضا و تسلیمی که از "سیتار" راوی  
 شنکار هندی بر میآید، و یا خود ترنم يك  
 تصنیف جدید خوب در موسیقی امروز ایران  
 یا از آن پنجاه شصت سال پیش که شادان  
 و اندوهگین حدیث وصال و فراق و باز آمد  
 وصال معشوق را سرمیدهد و تن و جان،  
 این هر دو را، به سوز و اهتزاز میآورد، در  
 متابعت از اشعار بس والا و زیبای ادبیات  
 عرفانی ایران که در غوغای دلدادگی

محبوب روحانی را در همیگ زندگی جان  
و تن آرزو میکند .



۶- روانشناسی تاثیر چند بعدی و مداوم

جذبه موسیقی .

این جهان موسیقی ، در مقایسه با سایر هنرهای انسان ، بسیار عجیب و اسرار آمیز و رازگون و مقتدر است . میتواند بسرای خود و در خلوص خود التذات بخشد ، مثل يك سازها و آواز تنها ، میتواند به هنر دیگر جذب و معنی ببخشد ، مثل همراهی موسیقی با رقص و یا له . میتواند چون مسهلاتتوازی در خدمت يك هنر دیگر به بساط آن لطف ببخشد ، مثل نوازش موسیقی در يك گالری نقاشی . میتواند يك جامعه را علت وجودی و بهانه زندگانسی ببخشد ، مثل ترنم موسیقی در يك مجلس عروسی یا محفل انس . میتواند معنی هول و هراس و شتابت جنگ و در مار را بنمايانسد مثل همراهی موسیقی خروشان و کوبان

در يك فیلم جنگی با نواخت يك نوای سوک  
در تعزیت تیره بختان بیچاره کشته شده  
در در مار جنگ .

در واقع این جهان زیبای بر اسرار را  
تحلیل فلسفی و تشریح منطقی تعبیر و توجیه  
نمیتوانند کرد . تنها چگونگی و ساختمان آن  
قابل مطالعه و مشاهده و آزمایش همست .  
چنانکه مسلم است که ساختمان موسیقی  
مشابه با تجسم هنر معماری است . در  
بنای يك خانه یا عمارت یا کاخ ، یا باغ .  
به همین دلیل در شناسایی و تقدیر  
يك تصنیف موسیقی میتوان از معماری  
آن سخن گفت . این خصلت تجسم و چند  
بعدی بودن موسیقی به آن قابلیت تمدد  
و توسعه در راز و پنهان و ژرفا میبخشد . تا  
این قدر در حد معماری . اما معماری ، به  
وجود سه بعدی بودنش ، بازمثل نقاشی  
با پیکر سازی ایستا و متوقف میماند ، حال  
آنکه موسیقی باز فراتر میرود و به سبب عامل  
زمان ، که در بطون آن مبطور است ، سیسر  
وجودی و عمر زندگانی دارد . و برین دو  
خصلت مزید میشود سیلان موسیقی همچون  
امواج دریا که همواره در کشاکش است .  
درست مثل حیات طبیعت با زندگانسی  
انسان .

با این خاصیتها و خصلتها و اوصیاف  
دیگر التذات موسیقی تنها در انحصار  
روانشناسی سامعه و شنودار نیست ؛ تمام  
وجود در التذات آن مشارکت و بهره وری  
دارد . موسیقی رانه تنها میتوان شنید ،  
میتوان آن را لمس کرد همچون خواب پارچه  
لبایف یا خشن . میتوان آن را دید ، مثل  
رنگ و قام در نقاشی ( و از نیرو موسیقی

شناسان به طیف وفام موسیقی تعبیر میکنند، در اصطلاح دستگاه رنگارنگ والسوان (کروماتیک) . میتوان در ابعاد سه گانه و در سیر زمانی آن در حرکت دید و احساس کرد . همان حسی که علاوه بر حسیهای متعارف پنجگانه در روانشناسی ، به "کینستی" شناخته شده،

همچون دررقص درین جهان پراسرار که از هیچ چیز هیچ جا و همه جا از مبدأ و منبع ارتعاشات جسمانی عالم احوال و حالات و انجذابات پدید میآید ، لا اقل در لطفه مبالغه آیا طبیعی و مطلوب نیست که افسانه و داستان هنرمندی فارابی که در یک نشست و پایک ساز حضار مجلس خود را گهی شادمانه ، آنگاه غمگانه میساخت و سپس آنان را به خواب اندر فرو میبرد و خود بر میخواست و از مجلس بیرون میرفت ، بر سر زبانها افتاده باشد ؟

این راهم بیفزاییم که التذاز هر هنر فی المجلس و حضورا با خود آن پایان میابد . تا بلو و پیکره رامینید و از آن خوشتان میاید ، و چون از گالری هنر بیرون روید یاد در یاد تا بلو و پیکره باشما میماند . اما پس از ترك تالا موسیقی ، شما نغمه هایی را که شنید هاید در گوش جان همسراه میبرد .

این نکته هم شایان یاد آوری است که التذاز موسیقی ، مانند همه دیگر هنرها زاده آشنایی و عادت و خوگیری و ممارست است ، و حتی فرع بر مطالعه و تحصیل . برای کسی که سالیان دراز از وطن دور بوده چه بسا که با این ترك آشنایی احساس خوشایندی و التذاز هم از میان میروید .

و برعکس میتوان بر حسب استعداد و ذوق و مطالعه هوش و گوش و دیده و پرورش داد و قابلیت التذاز از بسیاری هنرها از بسیاری قومها و کشورها ، بخصوص از موسیقی ، را در خود تربیت کرد .

#### ۷- موسیقی مغرب زمین و خصلت ممتاز آن

هیچ تمدنی بقدر تمدن مغرب زمین که اصطلاح جاری خود مانی ما معنی "فرنگی" برای آن گویاست ، در وسعت و شدت در فراتعالی و نشیب تمدنی و بعین زیبایی و پارسارزشتی تحول نکرده است . این تمدن گسترده از روسیه تا ایالات متحده ، با همه تفاوتها و گوناگونی فرهنگ هایش بر حسب ممالک و ملت های آن ، وارث تفکر فلسفی و تجربه هنری یونان باستان و نحوه ها و اسلوبهای معماری و جنگاوری ، و تشکیلات مدنی و قانونی و سازماندهی جنگی و نظامی روم قدیم ، علم و تکنولوژی امروزین را پدید آورده ، که نفوذها و آثار این د و بطور نا هنجار و شتابنده و خرد کنند ه دارد بسط زمین را فرا میگیرد ، بسی آنکه ممالک در ریافت کننده با این د و مظهر اخیر تجانس آفرینندگی یا شناسایی داشته باشند .

خصلت متمایز این تمدن فرنگی "جامعیت" است - یعنی که در عرصه زندگانی جسمانی و معنوی و روحانی همه چیز همه گونه دارد ، و این خصلت جامعیت در موسیقی اثر بسی ریشه دار و پایدار و نمودار است .

موسیقی فرنگی در واقع عمرش از قرن ششم میلادی در مراسم و مناسک کلیسا آغاز می‌شود. بانوهای ساده و سازهای ساده برای تغنیات ایمانی. و در پی بسزده صد و تاکنون این موسیقی چندان پیشرفت و توسعه و ترتیب یافته که از شیطان تارحمان را مجال بیان دارد، و آفرینندگان و نوازندگان او هم همه هنر و هوس و ذوق و شوق و نبوغ و تغنی و آزمایش خود را به انواع و اقسام درین عرصه آزموده اند و کامیاب آمده اند. درین موسیقی که بصورت علم و فن اکنون استقرار یافته، بتدریج و در طی تطویر و تحول همه گونه آزمایش شده، گونه گونه ساز و اسباب اختراع شده و تکامل یافته، خط و نوشتار برای ضبط صداها ایجاد شده، زیر و بمها و فاصله ها و نسبتهای صداها و نتها در آزمایشگاه مورد و ارسسی قرار گرفته، برای انشاء و تصنیف موسیقی علم "آرمونی" (هما هنگی) تکامل یافته، انواع فرمهای ترکیب و تلفیق در تصنیف آثار موسیقی به کار آمده، و از ادبیات و هنرهای تجسمی در خدمت موسیقی، بسا برعکس، استمداد شده است. و بالاخره با خروج موسیقی از کلیسا و کاخ اعیان و اشراف با اختراع فونوگراف و صفحه و کاست و احداث تالارهای وسیع برای حضار و دستاران، موسیقی جنبه دموکراتیک و برای همگان پیدا کرده است.

لیکن، همانند دیگر مظاهر تمدن فرنگی از سیاست و اقتصاد و کلیسا و اجتماع گرفته تا خانوادگی و سکس، موسیقی مغرب زمین هم از پنجاه سال پیش دچار آزمایشهای صواب و خطا شده است.

موسیقی کلیسا و تالار و اپرا و مجلسی و جاز و پاپ این همه در مدار موسیقی مغرب زمین مورد استفاده اند و هر یک دارای التذات خاص خود اند (و از جمله موسیقی الکترونیک تازه برای رقص و جاز)، اما اگر موسیقی بعنوان "زبان جهانی" و وظیفه اساسی اش بیان و برقراری ارتباط باشد که همواره نزد همه تمدنها بوده است - آزمایشهای نوبه نو حتی من در آوری موسیقیدانانی همچون "وآره سن" (امریکایی) مسیان (فرانسوی) و اشتوکهاوزن (آلمانی) - هر قدر هم پایه علمی و فنی اش استوار باشد - از لحاظ تفکر فلسفی و ارزشهای مآثر تمدنی گویا چیزی جز نمود اریحران عمومی و کلی حیات تمدنی مغرب زمین نباشد مگر اینکه بگویم تا چند چه باشد البته، این ارزشهای ناظر به محدود کردن و سانسور کردن نبوغ و قریحه نوآوری نیست. اما این راهم از لحاظ روانشناسی و جامعه شناسی میتوان گفت که اگر التذات هنری از یک جهت فرع بر عبادت و خوگیری باشد، انسان هوشمند و خوگرا اما پراکنده و بی ایمان نشان داده که در بحرانهای سنت شکنی و لاقیدی و سهل انگاری به اعتیادات نو آورده و بی بند و بار سکس و دخان و جنانت و جنگ و تبعیض نژادی یا سیاسی میتوان خو گرفت و لذت هم برد. و این همان است که قلم اعلی نسبت بان انداز کرده و شان انسان را جد و تکلیف دانسته و از حریت به بوجه تحدید بر نموده است.



درین گفتار از کرموسیقی ایرانی ازین جهت به میان میآید که در ادبیات هزار ساله ایران نامهای بسیاری از سازها و نواها و مقامها و همچنین نوازندگان بزرگ منسوب به تاریخ دوران ساسانی و برخی موسیقیدانان ایرانی دوره اسلامی ضبط شده است. و دلیل موجه تروارجح اینکه در همین ادبیات که برترین و زیباترین مظهرش شعر متعالی عرفانی و غزلیهای عشقی و غنائی است کماز چندین دهه پیش ترانه های ظریف دلدادگی برای موسیقی متعارف همگان تصنیف شده است.

آنچه تاکنون به عنوان کوشش و آزمایش در موسیقی ایرانی صورت میگیرد چون از علم موسیقی به طریق واسلوب موسیقی شناسی فرنگی بهره و مایه ندادارد و در یک محیط فرهنگی متظاهر وجود نمایانه پدید میآید، طاقت دوام و ماندگاری و ارزش هنری نمیتواند داشته باشد. یکی و کوششی که توسط استادان موسیقی مانند کنل وزیر و روح الله خالقی شده است، چون در نطاق محدود موسیقی ایرانی شده که یک موسیقی ملی است، نمیتواند در سلك آزمایشهای موسیقی مغرب زمین برابری کند (به عنوان معترضه شایان یادآوری - است که اتفاقاً قطعه ای که وزیر شایسته چهل سال پیش بنام "بند باز" ساخته و خود با تار آن راه زبردستی و زیبایی نواخته جالب است، و ازینگونه قطعه های جالب در موسیقی فرنگی صد ها هزار

درین بحران جستجو و تلاش سخن آخر را شاید بتوان چنین گفت که موسیقی مغرب زمین نخست علم و فن و هنر همه بنا هم است و دروسیط و مرصه پهنای آن موسیقی دانان و آهنگسازان ملت های گوناگون آن مایه های ملی خود را برداشته و پرورش داده اند - والا چنین نیست که مثلا موسیقی اسلاو و موسیقی آلمانی و موسیقی اسکاتلندی و موسیقی انگلوساکسون یا ایتالیایی همه متشابه و متجانس و به گوش خویشاوند باشند. و برای موسیقی ایرانی یا مصری یا قفقازی تا آن سرمایه جامع علم و فن و هنر نباشد صرف برداختن به مایه های ملی بی سرانجام و در حکم "بی مایه فطیر" خواهد بود. (از قضا باید بمناسبت ذکر کرد که در قفقاز در دوران جنگ قطعه طولانی معروف به "شورامیراف" چون با چنان سرمایه علمی از موسیقی افشاد شد در محافظت موسیقی بی سرای خود جایی روایه پیدا کرد.

#### ۹- موسیقی برای تجلیات امرهای .

تاریخ امرخزینسه و آمیزه ایست مشحون از سنوحات و حوادث بسلك آفرینش بزرگ، با همه فرازها و نشیبهایش این يك درهای متلاطم موج است، لزم کهریاست و بحر محیط مروارید و مرجان . مستفیض از مبداء قدسی سبحانی، ایمن تاریخ در تلاقی با مصیوبات و مصیوم

آدمیان موهود خرافی مغرور و مستمگر سراسر جلوه های عرفان و رشادت و جانسازی و سودای محبوب ازلی و چهره ها و وقعه های کشتار و نهب و غارت و هتک و اشک و خدعه و خیانت است . این همه میتواند مایه و موضوع باشد برای آزمایش و اختراع نبوغ و تریحه تابناک موسیقیدانان عالم بهایی آینده . الگوهای مغرب زمین درین مورد بسیار مفید خواهد بود . وجه بساکه بسک بهایی هندی تنها با " سیتار " خسود از لوح مریم الهام تواند پذیرد .

موسیقی مغرب زمین با سرچشمه در دیانت مسیحی و با شروع از آن آبخور این وسعت و عظمت و زیبایی و تنوع را دارا شده است ، دیگر در ظهور کلی الهی حضرت بهاء الله موسیقی در مد نیت الهی چه خواهد کرد . . . سبحان الله !

#### ۱- موسیقی در تمدن الهی بهایی

تمدنهای پیشین از اسطوره و دین شروع کردند و در خود چه تجلیات شایمان پیدا آوردند ، در حالیکه این تمدنها همگی سرانجامی مادی و دنیوی یافتند . امیر حضرت بهاء الله امر استقرار ملکوت اعلی بر محیط خاک است و غایت قصوایش ایجاد مد نیت الهی است . الگو و نقشی ازین مد نیت و هد فهای آن را حضرت ولی امر الله طی چند صفحه ای ترسیم نموده اند و نیز خود فرمود ، اند که فکر و هنر از تخم سل هیات و شکل و کیفیت و کمیتی که آن تمدن آتی به خود خواهد گرفت عاجز است و این

اشکار است ، چه انسان از عاقبت دستاورد های خود بی رؤیت است تا چه رسد چگونگی و هیكل آفرینش رحمان .

آنچه مسلم است اینکه آن مد نیت بهایی در بای خواهد بود که از رود هسا و شطوط همه فرهنگها و ملتها که ایمان بهایی یافته اند یا تحت تربیت و تهذیب و حد و آن مایه جسته اند همواره سرشار خواهد شد . سر فرهنگ و ملت در عرصه و محدود و خود هنرها و از جمله موسیقی خود را خواهد داشت ، و این همان گوناگونی و تنوعی است که حضرت عبدالبها یعنی گنگستان با گلها و ازهار گوناگون و رنگارنگ توصیف کرده اند و ستوده اند . وحدت ایمان و ایقان و عرفان و وحدت حقیق است ، نه وحدت لباس و سبک و اسلوب و رسوم

و پوشاک و خوراک یکسانی و یک شکلی نخواهد بود . وحدت عالم انسانی بلحا صدیقی بس عظیمتر و پهناتر و در همه مآثر تمدن بهایی جلوه گری خواهد کرد : گوناگون و متنوع و جورا جور ، زیبا و آراسته ، والا و تهذیب یافته ، مصون و معصوم . تخت لوا و هدایات بیت العدل اعظم همه آفرینشها ملهم از صرافت طبع خواهد بود ، منتها جان و دل و طبعی که شیدا و ثناخوان ظهور کلی الهی است و منقطع و محفوظ از آمايشهای طبع شیطانی .

مجال اکتشاف در همه عرصه ها از جمله در موسیقی چندان وسیع و بیکران است که کاربرد آنها را پیشبینی نمیتوان کرد ، مثل همین جولانگاهی که علم دارا شده است . علم و هنر تربیت در عرصه استفاد از هنرها برای پرورش کودکان و نوجوانان



هنوز تازه کار است . پس از جنگ جهانی دوم در اروپا و آمریکا آزمایشهایی در هنر نقاشی و در هنر موسیقی برای تربیت بچهها از طریق این هنرها صورت گرفت. از اینگونه آزمایشها در فراغت و مصونیت تمدن بهایی بیشتر و بهتر استفاده خواهد شد . امروزه بچههای دنیا با بازیچه های تانک و بمب افکن و مسلسل و آدمیان موهوم مریخی بازی میکنند . در مدنیت آلهی بهایی زشت و ناصواب جای خود را به زیبا و صواب خواهد سپرد .

باز میگردیم به لطیفه و سراسر استحالیه پدیدارهای جسمانی به سنو حیات روحانی . بیشتر گفته ایم که چگونه ارتعاشات جسمانی سازو هوا از طریق گوش و مغز و سیستم عصبی تبدیل به تاثیر روحانی شنودار میشود . این يك تمالی است در انسان و تمدن او . برعکس این بحر ان است و تمدنی ، چنانکه مظاهر آن در تمدن متلاشی شوند و کنونی دیده میشود .

بیان حضرت عبدالبهادر روحی به افتخاریك معلم موسیقی در طهران به نام میرزا عبد الله خان اشاره به همین استحال و استفاده از اسلوب استفاضه مرتبه فرودین وجود از مرتبه برین است که میفرمایند :

" ای عبد بهاء موسیقی از علوم مدد و حه درگاه کبریاست تا در جوامع کبری و صوامع عظمی به ابداع نغمات ترتیل آیات نمایی و چنان آهنگی از مشرق الاذکار بلند کنی که ملاء اعلی به اهتزاز آید . . . ملاحظه کن که نظریه این جهت فن موسیقی چقدر مدوح و مقبول است . اگر توانی ، الحان و ایقاع و مقامات روحانی را به کلبر و موسیقی ناسوتی را تطبیق بر ترتیل لاهوتی کن . آنوقت ملاحظه فرمایی که چقدر تاثیر دارد و چه روح و حیات رحمانی بخشد . نغمه و آهنگی بلند کن که بلبلان اسرار را سرمست و بیقرار نماید . "

---

# توان انتخاب شده‌ای

## داستان کری و ادوارد کینی

نوشته : او-زی - وایت هد O.Z. Whithhead  
ترجمه : آزاده مهندس از بهائی نیوز نوامبر ۱۹۷۲

---

- او، نه . خوشحالم این کار را کردی -  
شاید بتوانید عصر یکشنبه به محفل تذکر او  
در حظیره القدس بیایید .  
- من حتماً آنجا خواهم بود .  
تلفنچی برای آنکه بگوید کسان دیگری  
منتظر صحبت با خانم کینی هستند ، صحبت  
ما را قطع کرد .  
در آن زمان حظیره القدس در اطراف  
بهائیان در ساختمان اداری رنگ و رو رفته  
ای واقع در خیابان پنجاه و هفتم غربی  
شرق خیابان هفتم، قرار داشت . یک  
طاق کوچک برای محفل روحانی ولجنه ها

صبح روز شانزدهم دسامبر ۱۹۵۰ طی  
آخرین سفر خود از لس آنجلس به نیویورک  
بعد از طح شدن به جامعه ی بهایی  
به خانم و آقای کینی تلفن کردم . تلفن چسی  
هتل بدون معطلی ارتباط مرا با آهارتمان  
آنها برقرار کرد . خانم کینی به آرامی و سا  
ملاطت با من صحبت کرد .  
پرسیدم : میتوانم به دیدن تان بیایم ؟  
او گفت : بله ، اما نه امروز . ند Ned (مخفف  
ادوارد) در روز گذشته .  
- من نمیدانستم . لطفاً به خاطر این تلفن  
مرا ببخشید .

در نظر گرفته شده بود و اتاق بزرگتر برای ضیافت، جشن ها و دیگر جلسه های عمومی هنگام ورود به اطاق کوچک پراز جمعیت با مرد جوان خوش سیمایی روپوشی م. دست دادیم. او گفت " من و نالد کینی هستیم" یک دختر جوان باقیافه ای نمکین به او نزدیک شد و گفت " در مورد پدرت بسیار متاسفم".

و نالد با خوشرویی گفت " چرا شما بیا هر کس دیگری باید این احساس را بکنید؟ آیا آنچه را که حضرت شوق افندی در تلگراف خود درباره او نوشته اند، خواند دارید؟" و نالد رونوشتی از تلگراف را از جیب خود بیرون آورد و به هر دویشان داد. در تلگراف مبارک فرموده بودند:

(ضمون بیان مبارک ترجمه از انگلیسی)  
" از صعود مبلغ بسیار عزیز - وقابل ستایش و مورد اطمینان و ثبات قدم و خستگی ناپذیر و از خود گذشته، رکن امرالله صفا کینی محزون. روحیه قوی و ثبات قدم نمونه ایشان صفحه برجسته ای از تاریخ او اخیر عصر رسولی و ابتدای عصر تکوین و ورهائسی را (تشکیل میدهد) مطمئن به علوم مقام ایشان در ملکوت ابهی در ظل مولای اهل بهاکه تانس اخیر با عشق سرشار به خدمت آن آستان و یاسبانی شجاعانه مشغول بود، (باشید)."

خانم کینی در بین دو بیست نفر از احباب که در اطاق بزرگ جمع شده بودند نشسته بود. چهره جذاب و گیرای او احساس تسلط بر نفس عینی را نشان میداد و بمعنای واقعی کلام چون یک " خانم " بنظر میآمد هر چند که این لغت مکررا " مردون دقت

استعمال می شود. با وجود این موقعیت خاص، هنگامیکه برای صحبت با یک نفر بهای استاد کاملاً راست بود و کوچکترین نشانی از خصمیت نداشت.

مراسم ساده یاد بود با پخش بعضی از آهنگ های که او وارد کینی برای السواح و آثار ساخته بود، شروع شد. پس از آن، احبابی سن تر که از آشنائیشان با کینی ها بیشتر از پنجاه سال میگذشت، بعضی از مناجات ها و ادعیه ای جمال مبارک را با احساسی لطیف و احترامی شایسته تلاوت کردند.

مدتی قبل از پایان جلسه عده ای از احباب که از راه دور آمده بودند نزد خانم کینی آمدند و گفتند:

" ما مجبوریم برویم " با صدایی آهسته که آهنگ محبت داشت گفت " می فهمم" عصر یکشنبه بعد به بیت تبلیغی خانم کینی در آپارتمانش در ساختمان هتل ورود و در تقاطع برادوی و خیابان پنجاه - و هفتم رفتیم.

در آپارتمانش قفل نبود. ظاهر هیچ ترسی از یک مزاحم خطرناک نداشت. از راهروی باریکی گذشتم تا به اطاق نشیمن بزرگی رسیدم. در حدود چهل نفر آنجا بودند. خانم کینی در اتاق خواب مجاور مشغول مراقبت از یک طفل بیمار بود.

یک شمایل رنگی از سرکار آقا، تقریباً به اندازه طبیعی وسط یکی از دیوارها نصب شده بود. عکس های جالبی از مؤمنین اولیه و قالیچه های ایرانی به تمام دیوارها بود. در یک طرف اتاق پهنای بزرگی قرار داشت که عکس کوچکی از آقای

کینی روی آن بود . او سرمای گرم ، مهربان  
و درانه داشت . اناثیه سبک و بکتوریایی  
به فریندگی و گمراهی اتاق می افزود .

روی يك كانپه راحت ، کنار ديسوار  
نشستم خانم کینی با متانت بسیار بدون  
اتاق آمده مدعین بیت تبلیغی خود  
خوش آمدگفت و ناطق را معرفی کرد : آقای  
'د وارد سلزینگر . اونطقی صمیمی ، صریح  
و موثر ابراد کرد . وقتی صحبت تمام شد  
خانم کینی کنارش ایستاد و پرسید "سوالی  
هست ؟"

کسی جواب نداد .

خانم کینی گفت " پس جای می خوریم  
و به آهستگی به آقای سلزینگر گفت " هر  
دفعه بهتر میشوی ."

پس از رفتن اکثر مهمانان ، کنار من  
نشست . چنان از شوهر خود با من صحبت  
میکرد مانند آنکه سالهاست هر دوی آنها  
را میشناسم .

" ماه ها در این آپارتمان بستری بود  
بعضی اوقات تمام شب را برای پرستاری از  
او بیداری ماندم . اغلب به آستان سرکار  
آقا دعای میکردم و از او می خواستم ند را کمی  
بیشتر نزد من نگاه دارد ."

به کینی ها احساس نزدیکی میکردم  
میخواستم بیشتر درباره آنها بدانم .

● اد وارد بیدل کینی EDWARD BEADLE  
KINNEY

در نهم مارچ ۱۸۶۳ در نیویورک به دنیا  
آمد . وقتی هنوز کودک بود در موسیقی  
استعداد نشان داد و شروع به فراگیری

ارگ و آهنگسازی کرد . در چهارده سالگی  
برای نخستین بار نوازندگی حرفه ای را  
در کلیسای سنت لوك در نیویورک شروع  
نمود . یکسال قبل از آن زیر نظر رهبر  
شهر لاهستان دکتر لئوولد دامروسک  
قرار گرفت و هشت سال نزد او تعلیم آهنگ  
سازی دید . سپس به دانشگاه ریچموند  
واقع در ریچموند ویرجینیا رفت . در همان  
اوقات در کلیسای تاریخی اسقفی آنجا  
بعنوان نوازنده ارگ و رهبر گروه کر مشغول  
خدمت شد . در بازگشت به نیویورک زیر  
نظر اد وارد مک داول ، آهنگساز و استاد  
موسیقی در دانشگاه کلمبیا به تحصیل  
آهنگسازی مشغول شد . در سابقه ای که  
توسط کنسرواتوار ملی موسیقی امریکا برگزار  
شد ، شرکت کرد و به اتفاق سه نفر دیگر از بین  
چند هزار نفر برنده بورس برای تحصیل  
آهنگسازی نزد آنتوان دورژاک ، آهنگساز  
بزرگ چکسلواکی ، شد .

آقای کینی بعنوان نوازنده ارگ و رهبر  
گروه کرد رگلیسهای که نمونه های عالی  
موسیقی را ارائه می دادند ، ترقیات شایانی  
نمود و آهنگ های مذهبی خوبی ساخت  
و روشی شخصی و نوین را در تولید اصوات  
موسیقی ابداع نمود و یکی از معلمان برجسته

ندگفت " نه . مطمئن هستم هوار دوش  
میخواهد تراملاقات کند ."  
گفتم " خانواده من هرگز کسی از اهالی  
برانکن رانمی شناختند هیچگاه در عمرم  
آنجا نبودم ."

شد خیلی محکم گفت " من ترا امشب به  
آنجا خواهم برد ."  
مسافت زیادی را در یک درشکه تا  
منزل مک نات هاطی کردم . یک ساعت  
و نیم طول کشید تا به آنجا رسیدیم . خانه  
آنها جالب و نسبتاً بزرگ بود به غیر از ما  
چند نفر دیگر به مهمانی آمده بودند .

ابتدا هوار چند مناجات از حضرت  
بها<sup>۱</sup> الله و بعد تعدادی از مکاتیب  
حضرت عبدالبها<sup>۲</sup> خطاب به اخبارا برای  
ما خواند . وقتی شنیدم حضرت بها<sup>۳</sup> الله  
فرموده اند که همان " روح راستی " هستند  
که مسیح وعده ظهورش را داده خیلی  
وحشت کردم .

موقع برگشتن ، در کالسکه به ندگفتم  
" مک نات ها خیلی دوست داشتی هستند  
ولی من دیگر نمیخواهم برای دیدنشان به  
آنجا برگردم ."

از آنچه هوار گفته بود خیلی آشفته  
بودم بعد از سواری طولانی در بازگشت  
به خانه فوراً به بستر رفتم .

ند تا دیر وقت بیدار بود . به سرکار  
آقای نامه ای نوشت و استدعای تبیین مقام  
حضرت بها<sup>۴</sup> الله را نمود . هرگز فکر نمیکردم  
ند از شخصی که او را سرکار آقای نامید  
جوابی دریافت نماید . ند بیش از روزی یک  
بار مناجات های حضرت بها<sup>۵</sup> الله را که  
هوار روی ورق های کاغذ تکثیر کرده بود

● هلن مورت HELEN MORRETTE که  
بعد ها خانم کری کینی شد ، در سال  
۱۸۷۸ در نیویورک بدنیا آمد . می خواست  
پزشک شود ولی موقعیت اجتماعی ممتاز  
خانواده اش این اجازه رانمی داد امکان  
ازدواج با چند مرد مهم را داشت ولی  
آنها توجه او را جلب نمی کردند در ۱۸۹۳  
از واری کینی راملاقات کرد . دو سال بعد  
برخلاف میل والدین خود با او ازدواج کرد

شبی چندی از غروب گذشته در بیت  
تیلیفی از خانم کینی پرسیدم اولین بار  
توسط چه شخصی با دانت بهائیی  
آشنا شده است ؟ سایر حاضران نیز با  
توجه بسیار به پاسخ او گوش دادند :

" یکی از صبح های زمستان ۱۸۹۵-  
هوار مک نات یکی از دوستان قدیمی ند  
برای ما یادداشتی فرستاد که در آن از ما  
دعوت کرده بود غروب آن روز برای شنیدن  
بشارتی روحانی به منزل او در برانکس BRONX  
برویم . پیامبری چون مسیح ظاهر شده  
بود ."

به ندگفتم " دوست باید دیوانه  
باشد که اینرا نوشته است چرا بدین من  
نمی روی ؟"

می خواند . پس از یکماه ند مکتوبی از سرکار آقا که با جوهر قرمز نوشته شده بود دریافت کرد ، لوح شامل این کلمات نیز بود :

"توانتخاب شده ای"

اولین باری که بهایی ها به خانه ما آمدند به نظرم خیلی عجیب بودند سعی کردم مودب باشم ولی نمی توانستم آنها را ترسانند . بنا براین به اطاق خواب ، در طبقه بالا رفتم و در را قفل کردم . به تدریج کججا و شدم که برای ملاقات آنها پائین بیایم . بزودی شروع به گوش دادن کردم . یک شب پس از رفتن همه ، ند و من در اطاق نشیمن نشستیم و صحبت کردیم او از ابتدا برای من شرح داد که بهاء الله چه شخصی بوده است و اینکه ظهور ایشان برای تحقق یافتن تمامی آنچه مسیح بشارت میداد بوده است . ناگهان دریافتیم به آنچه ند می گوید اعتقاد داریم . از آن لحظه به بعد در آرزوی خدمت به امرالهی باشوهر خود شریک شد . آنها مشتاق زیارت ارض اقدس و سرکار آقا بودند و در سال ۱۹۰۷ حضرت عبدالهبا آنها را با اتفاق پسرانشان ، سنغورد و هوارد بارض اقدس دعوت فرمودند و آخر آن سال کمی قبل از آزادی سرکار آقا از سجن به آنجا رسیدند .

کهنی ها بعد از زیارتشان در حیفا تصمیم گرفتند به هند بروند اما حضرت عبدالهبا به آنها فرمودند خانم کهنی تحمل سختی چنین سفری را نخواهد داشت . آنها به هند نرفتند . در عوض حضرت عبدالهبا از خانم کهنی و دیگر ضایعندادی خواستند که اولین بیمارستان سلولین

را در اسکندریه ، مصر ، تأسیس کنند . در آن زمان در مصر پزشکان مرد اجازة معاینه بیماران زن را نداشتند . بیماران زن را در اطاقی نگاه می داشتند تا بالاخره می مردند . دکتر بغدادی به مادر من می گفت دنبال چه علائمی بگردم مادر من به اطاق آنها می رفت ، بیماران را معاینه میکرد و علائم را به دکتر بغدادی میگفت و او نیز بیماری را تشخیص میداد .

بعد از سهری کردن یک سال در شرق کهنی ها به نیویورک باز گشتند . آقای کهنی بعنوان یک موسیقیدان سخت کار میکرد . خانم کهنی بدون حقوق در بیمارستان ها به کار مشغول بود آنها با داشتن ثروتی سرشار در خانه بزرگی در یکی از محلات اعیان نشین زندگی میکردند . خانه آنها محل زندگی برای ملاقات بهائی ها شد . حضرت عبدالهبا الواح نازله به افتخار احبای غرب را به نشانی منزل آنها میفرستادند . خانم کهنی ترتیب ترجمه آنها را به انگلیسی داده و بعد توزیع میکرد .

در تابستان ۱۹۰۹ به اتفاق جولیت تامسون و آلیس بید ، مجدداً به زیارت ارض اقدس رفتند . به گفته جولیت تامسون سرکار آقا مصائبی را که جمال مبارک متحمل شدند برای او وارد شرح داده و با این کلمات سخن خود را تمام کردند

(ترجمه بمضمون از متن انگلیسی)

"انشاء الله به عنایت الهی به خزائن ملکوت الهی و نفس مسیحاکی موفق گردید . اگر دست تقدیر شما را فقیر

سازد فمگین مشوید چه که آنگاه به تمهیت  
حضرت مسیح نایل شده اید "

صبح روز یازده آوریل ۱۹۱۲ سرکار  
آقا با کشتی سدریک به نیویورک وارد شدند  
تا سفر هشت ماهه خود را در ایالات متحده  
آغاز کنند و بدوران انتظار مشتاقان پاهان  
دهند . با آنکه عده بسیاری از بهائی ها  
برای زیارت ایشان در اسکله جمع شده  
بودند سرکار آقا فرمودند ما بلند آنها متفرق  
شوئید و بعد از ظهر همان روز در منزل کینتیا  
به ایشان بپیوندند . جولیت تامسون در  
یادداشت های بارارزش تاریخی خود  
بنام " عبدالبهادر آمریکا " به نحوی مؤثر  
این موقعیت را شرح داده است :

" وقتی من رسیدم حضرت عبدالبهادر  
در وسط اطاق پذیرایی نزدیک میزپرازلگ  
نشسته بودند - سنفورد و هوارد کینسی  
در طرف هیکل مبارک ایستاده و دستهای  
مبارک گرد ایشان قرار گرفته بود ، هیچ  
کلامی قادر به بیان آرامش غیر قابل توصیف  
ایشان نبود . عده ای در اطراف ایشان  
در صفوف و حلقه ها ایستاده بودند چند  
صد نفر راطاق ها و خیلی دیگر راطاق  
پذیرایی نشسته بودند . ماهمچون  
زمینه ای تاریک بگرد روشنی وجود ایشان  
حلقه زدیم . بعد از ظهر آن روز در -  
خطابه ای - اولین خطابه ایشان در  
ایالات متحده آمریکا - سرکار آقا فرمودند  
که مشتاق ملاقات دوستان بوده اند و  
سرور روحانی حاصل از این دیدار باعث  
شده خستگی سفر را فراموش نمایند . از  
نیویورک بعنوان یک شهروان به شرفست  
مادی آن اظهار تمجید نمود و فرمودند :

(ترجمه از مضمون انگلیسی)

" امیدوارم این شهر در شتون روحانی  
در عوالم ملکوت و میثاق الهی ترقی کند تا  
یاران این مدینه سبب روشنائی امریکا  
گردند نیویورک شهر محبت گردد و راهحله  
الهی ازین شهر تمام بلاد و نقاط عالم  
منتشر شود . "

هیکل میثاق هفته های زیادی را در  
نیویورک گذراندند . آنجا را برای دیدن  
سایر شهرها ترك میکردند و بعد از خاتمه  
دیدار با نجا باز میگشتند .

در ۹ ژوئن قبل از تشریف فرمایی  
ایشان به محفل از احباب در نیویورک ، -  
حضرت عبدالبهادر با هیمنه تمام در شرح  
سورة الفصن ، از آثار حضرت بهادر الله  
معنی میثاق و مقام خود را بعنوان " مرکز  
میثاق " توضیح دادند . از آن روز نیویورک  
" مدینه میثاق " نامیده شد .

حضرت عبدالبهادر طی یکی از  
اقامت های خود در نیویورک ، در منزل  
کینتیا بسربردند و از آنجا دعوت فرمودند  
که مهمان ایشان باشند و تمام مخارج  
منزل را ، پرداختند . به پیشنهاد ایشان  
خانم کینتیا ترتیبی داد که خانواده اش با  
حضرت عبدالبهادر عکس بگیرند . احباب  
روز و شب برای تشریف به حضور سرکار آقا  
در زمانی که در نیویورک تشریف داشتند  
آنجا جمع می شدند .

سال ها بعد میرزا ولی الله خسان  
ورقا که در مدت سفر سرکار آقا در امریکا  
بعنوان یکی از کاتبان ایشان خدمت  
میکرد به دونالد کینتیا گفت " در مدتی که  
حضرت عبدالبهادر در منزل خانوادہ شما



"وآن در منزل زیبای خانم و آقای کهنی بود این در وجود مکرم خوب میدانستند وگاملا حس میکردند که جمیع هدایا و مایملکشان لایق آن نیست که ذره ای از محبت و عشق خود را بمیهمان عظیم و جلیل خویش ابراز دارند همینکه وارد منزلشان می شد م تمام جوش و خروش شهر و جمسال و جلال خیابانهای عظیم و فقر و غنای تمدن جدید جمعاً در هم ریخته می شد و چون لقمه ای بد هان جهان نیستی فرو میرفت و در آن هنگام بود که می توانستیم باصل حقیقت واصل شویم . آن در فرشته آسمانی یعنی در میهماندار جلیل که

اقامت داشتند در حدود ساعت سه پس از چهار ربع از ظهر برای استراحت به اطاق خود در طبقه بالایی رفتند و در مدت استراحت نیز به نزول الواح مشغول بودند و همه کاتبان به نوشتن می پرداختند . هوارد کلبی ایوز در زندگی نامسه روحانی پر احساس و پیدارکننده و سحرآمیز خود " درگه دوست " در مواضع مختلف خانواده کهنی و خانه آنها را شرح داده است . مثلاً جایی که برای بار دوم پس از حضرت عبدالبها ملاقات کرد مینویسد : " نقل از " درگه دوست " ترجمه جناب ابوالقاسم فیضی )



فداکاری خود را تا این حد نشان می‌دادند  
 بقدری محبت داشتند که فقرکلام مرا عاجز  
 از وصف می‌دارد. و این محبت و عشق حتی  
 در وجود من که هوئی از آن جهان نیافته  
 بودم نفوذی مستقیم داشت و قوتی بدیع  
 بر قدمهای متزلزل من می‌بخشید. قلب  
 من در جمیع حوالم ملو از تشکرو امتنان نسبت  
 بان در وجود عزیز بود و خواهد بود.  
 سرکار آقا به ادوارد کینی لقب صفا  
 دادند که لقب پطرس (Peter) است  
 و به او اطمینان دادند که: "این بارتو خدای  
 خود را انکار نخواهی کرد" خانم کینی  
 را وفا نامیدند  
 (اشاره به انکار مقام مسیح توسط پطرس  
 در غروب شب قبل از شهادت مسیح مترجم)  
 سنغورد بنام یکی از شهدا "عبد العلی"  
 نامیده شد و هوارد نیز به نام سرکار آقا  
 "عبد البها" نام یافت. در نالد کوچکترین  
 پسرشان هنوز متولد نشده بود. جولیت  
 تا مسون نوشته است "یک روزی پیروز صفا  
 را برای یک پیاده روی طولانی در بهارک  
 کنار رودخانه بردند. ناگهان در پیاده روی  
 ایستادند و در حالیکه عمیقاً به چشم‌های  
 صفانگه می‌کردند با صدائی نافذ در قلب  
 سوال فرمودند: "مرادوست داری؟ مرا  
 دوست داری؟ کلماتی خیلی شبیه آنچه  
 مسیح به پطرس گفت."  
 در دوم دسامبر، سرکار آقا در یکی از  
 آخرین خطابات ثبت شده ای که در  
 منزل کینی ها بیان فرمودند، مجدداً  
 مفهوم مقامی را که جمال بهارک به عنوان  
 مرکز میثاق برای ایشان تعیین فرموده  
 بودند، تا اتحاد و اتفاق بین تمام اهل

ارض را تأمین و امر را از تاویل های فسرده  
 مختلف حفظ کنند، تاکید فرمودند.  
 چند سال پس از آنکه سرکار آقا امریکا  
 را ترک کردند، کینی ها که تا آن زمان از  
 آسایش نسبی و آزادی از نگرانی های  
 مالی برخوردار بودند، به تدریج ثروت خود  
 را از دست دادند. خانم کینی برایم  
 توضیح داد "یک وقتی من مقدار  
 معتدله‌ای ثروت داشتم که تمام آن املاک  
 بود و ارزش آن دائماً پائین می‌آمد  
 نمی‌توانستیم املاک را بفروشیم چون  
 موقوفه بود."

در نتیجه این فشارهای مالی برای  
 صرفه جویی ابتدا از خانه بزرگ خود در  
 نیویورک به خانه کوچکی در الیهوت، مین  
 نزد یک گرین ایگر (مدرسه تابستانه  
 بهایی) نقل مکان کردند.  
 در سال ۱۹۱۹ زمانی که در خانه  
 ساده ای در والستون، حومه شهر  
 بوستون زندگی میکردند پسرشان، سنغورد  
 به سختی بیمار شد و با اینکه از هیچ مداوایی  
 فروگذار نشد وضع او رو به وخامت گذاشت  
 پسرک بیمار وقتی فهمید بیمارش وخیم  
 است آرزو کرد آنچه رضای خداوند است  
 واقع شود.

سه روز پس از صعود سنغورد، کینی ها  
 در منزل خود محفل تذکری برای او برگزار  
 کردند که عده زیادی از بهایی ها در آن  
 حضور یافتند. نوزده سال قبل از آن،  
 قطعه شمعی که یکی از مؤمنین از روضه  
 مبارکه آورده بود، در اطاقی که سنغورد به  
 دنیا می‌آمد روشن شده بود. والدینش  
 مجدداً وقتی که او صعود کرد شمع را روشن

کردند . یکی از کسانی که در آن محفل حضور داشت بعد هانوش " در انتهای مراسم تذکروقتی که انگشترمیت در انگشت جوان جای گرفت ، شمع شعله ای کشید بعد سوسوزد و خاموش شد ."

حضرت عبدالبهاء در بیست و سوم نوامبر ۱۹۱۹ لوحی به افتخار سفیر نازل فرمودند که توسط خانم و پهلپام اچ راندال از حیفا برای کینی ارسال گردید

(مضمون لوح مبارک ترجمه از انگلیسی)

"سنفور فرزند ملکوت ابهی بود و اکنون چون غنچه تازه در گلشن ابهی خرم و تازه است او بغضای سلطنت ابدی پیوسته و در ساحل حیات در بوستان ابهی شکوفه نموده و بگل و میوه خواهد نشست و ارتقاء خواهد یافت خدا یا اورا بید عنایت بهر روز از سحاب بخشش سیراب نما و با آفتاب غفران و حرارت عطا برون و بنسائم الطاف استرا بخش و بدر و مادر مهربانش را بردای صبر و قرار خلعست ده تا از فراقش نگریند و باطمینان ملاقات در عالم بالا در ملکوت ابهی مستبشر شوند تویی بخشنده و مهربان"

پس از چند سال زندگی در والسون کینی هابه نیویورک بازگشتند و در آپارتمان هتل وودوارد که شرح دادم ساکن شدند صفا باجدیت به اداه فعالیت در حرفه خویش پرداخت . و با وجود حرفه دشوار و نامطمئن خویش بخوبی از خانواده خود نگهداری کرد .

با آنکه سعود حضرت عبدالبهاء در بیست

وهشتم نوامبر ۱۹۲۱ برای صفا و فاسیب اندوه بسیار شد ، اما آنها در رکوش هسای مستمر خود در خدمت به امر ، سستی نوزیدند حضرت عبدالبهاء در یکی از مکاتیب بی شمار خود برای دلگرمی آنها صفا و فوارا بعنوان " ارکان امر در مدینه میثاق " نامیدند .

در سال ۱۹۳۸ پسرشان ، هوار در سن سی و سه سالگی درگذشت و فقط کوچکترین پسرشان دونالد ، که همسر عبدالبهاء اورا بیا در یکی از شهدا " وحید " ملقب فرموده بودند برای آنها باقی ماند .

شب کریسمس ، نه روز بعد از سعود آقای کینی به بیت تلیغی خانم کینی رفتم فقط عده کمی که همگی بهایی بودند حضور داشتند .

کسی پرسید " می توانیم سرودهای کریسمس را بخوانیم؟ خانم کینی جواب داد " البته بهائی هابه مقام حضرت مسیح معترفند و البته ما میتوانیم سرودها را به احترام ایشان بخوانیم" سپس حاضرین سرودها را با روحی شاد منبعث از این حقیقت که مسیح بصورت پدر آسمانی رجعت کرده بود خواندند .

" مادر گودرو" راهم در آپارتمان خانم کینی ملاقات کردم او تحت نظر آقای کینی خواننده اول گروه ایرای شیکاگو شده بود با شروع بیماری آقای کینی او از صحنه کناره گیری کرده و تعلیم شاگردان ایشان را بعهده گرفتند بود درآمد حاصل از این دروس امور مالی خانواده کینی را تأمین میکرد و حالا تیرشمن در سن ۷۰ سالگی در آپارتمان در ویندیم بشمار میرفت .

خانم کینی در محیط اجتماعی ممتازی پرورش یافته بود و قبلاً نیا موخته بود که با مردم تمام طبقات مذاهب و ملیت ها با هم میزد ولی حالا فرق نمی کرد چه علتی مردم را به آپارتان او کشانده باشد او سعی میکرد به آنها کمک کند او برای تعداد بیشماری از مردم حکم مادری را پیدا کرده بود که در مواقع احتیاج به او روی می آورد - یک روز عصر در بیت تبلیغی خود به مرد قوی هیکلی که در ردیف آخر نشسته بود اشاره کرد و به من گفت " او کمونیست است باید سعی کنیم او را تبلیغ کنیم "

یکبار نیز پس از آنکه او وارد سلزینگسبر سخنرانی نصیحی درباره دیانت حضرت بهاء الله ایراد کرد . مردی یهودی گفت " وقتی در سرزمین موعود بودم به من نیز وحی شد " خانم کینی به عوض آنکه با کس طاقتی با او صحبت کند گفت " چرا پیش از اینکه تصمیم خود را درباره حقیقت بگیری قدری بیشتر به پیام حضرت بهاء الله گوش فرانی دهید ؟ " آن مرد بعد با صمیمیت گفت " من باز هم اینجا خواهم آمد "

در اواخر اپریل ۱۹۵۳ وقتی حضرت ولی امر الله نقشه جهاد کبیرا که روحانی را اعلان فرمودند خانم کینی عریضه ای به حضور ایشان نوشتند " که به هر جاکه میل مبارک باشد مهاجرت خواهند کرد " حضرت ولی امر الله در جواب فرمودند " در مدینه میثاق بمانید "

در جشن وحدت در انگل وود غربی در ۲۹ ژوئن ۱۹۵۳ خانم کینی در همان نقطه ای ایستاد که حضرت عبدالبهاطی اولین محفل وحدت در ۱۹۱۲ ایستاده

بودند و خطابه زیبایی را که سرکار آقا در آن موقعیت تاریخی تکان دهنده بیسان فرموده بودند ، قرائت کرد ، خطابه ای که در کتاب " ترویج صلح جهانی " نیز درج **Promulgation of Universal Peace** شده است . وقتی خواندن آنرا به آخر رساند با آن عده از ماکه هنوز در اطراف او بودیم سخن آغاز کرد و گفت " وقتی ندومن تازه با مرمبارک ایمان آورده بودیم فقط تعداد معدودی احباب در مدینه میثاق و شهرها و روستاهای اطراف اقامت داشتند اما حالا ببینید که چه پیشرفت عظیمی حاصل شده است . "

در سال اول اجرای نقشه و قاپه پیروی از امر حضرت ولی امر الله در نیویورک ماند . جوانان مخلص بهائی در مواقع گرفتاری نزد او می رفتند . اگر دل سرد میشدند او سعی میکرد متقاعدشان کند که موقعیت شان نا امید کننده نیست . او به آنها توصیه میکرد که در امر تعقی کنند و پیامشان می آورد که اگر با تمام قلب به حضرت بهاء الله روی بیاورند به آنها یاری خواهد کرد .

پس از کنفرانس رضوان ۱۹۵۴ و تقاضای خانواده اش از حضرت ولی امر الله اجازه خواستند که به ریوراج ، شهر کوچکی در نیویورک جرسی نزدیک نیویورک ، مهاجرت کنند و اجازه نیز عنایت گردید . چند ماه بعد با آنکه خانم کینی از نظر قوای جسمانی چندان قوی نبود با خانواده خود به خانه کوچکی در ریوراج نقل مکان کرد . در خانه جدیدش مثل ایام گذشته بتبلیغ امر پرداخت بکمک همیشگی دوست عزیزش مادگودو ، بیوت تبلیغی هفتگی منظمی

تشکیل دادند .

من در طی تشریف سال ۱۹۵۵ این بوقعبت را بدست آوردم که درباره او بنا حضرت ولی امرالله صحبت کنم . ایشان بگری تمام درباره او فرمودند " مهاجرتش از مدینه میثاق به شهر مجاور ، نقطه امتلا زندگی طولانی و مشعشع يك نفس بهائى مؤمن میباشد ."

در سال ۱۹۵۶ تحت عمل جراحی مہمی قرار گرفت که هرگز نتوانست ازدوران نقاہت آن بهبودی کامل حاصل کند و بدلیل نقاہت ریه راج راترك کرد و به منزل پسرش در انگل وود غربی ، نیوجرسی ، نقل مکان نمود . خبر صعود حضرت ولی امرالله در چهارم نوامبر ۱۹۵۷ برای اوضربسه بزرگی بود . هرگز انتظارنداشت که ایشان

را از دست بدهد .

دو نالد نوشته است " بانکه ما درم تقریباً در تمام سه سال آخر زندگی خود بیمار بود امر تبلیغ را با قدرت پیشین ادامه میداد " چند روز قبل از مرگش در حالت افطه فرورفت .

صبح شانزده اگوست ۱۹۵۹ وقتی دو نالد به اطاق او آمد تا ببیند حالش چگونه است متوجه شد از صعود او مدتی گذشته است .

شخصیت مهربان ، نجیب ، دوست داشتنی و برجسته او همیشه بخاطرم خواهد ماند همچنانکه مطمئن هستم نفوس بیشمار دیگری نیز بخاطر اش را گرامی خواهند داشت او بزبان دل سخن میراند .

# نکاتی چند از نظم اداری بهائیتی

## نکته اول - محفل به چه میگویند

در نظم اداری بهائیتی همه کس با مفهوم " محفل " آشناست و واژه " محفل " در مکالمات روزانه افراد بهائیتی بکثرت استعمال میشود :

محفل انتخاب شد ، محفل جلسه داشت ، محفل چنین وچنان فرمود ، ولی معنی و مفهوم واقعی " محفل " شاید برای بعضی از خوانندگان محترم این مقاله کاملاً روشن نباشد چنانکه مولای توانا حضرت ولی امرالله در مرقومه مورخ هفتم جولای ۱۹۴۹ بیانی باین مضمون میفرمایند که ما باید محفل روحانی ملی و محفل روحانی محلی را چون از مؤسسات حضرت بهاء الله هستند مورد تکریم و احترام قرار دهیم و این موضوع بهیچوجه با افراد اعضا محفل مربوط نیست . اگر روزی فرارسد که یاران الهی چه در داخل و چه در خارج محفل این حقیقت را بخوبی ادراک نمایند که اهمیت محفل را جمع با افراد اعضا محفل نبوده بلکه هیئت محفل بنفسها و من حیث المجموع از اهمیت برخوردار است آن روز روز بزرگی خواهد بود .

در زمانه دیگر که بدست مبارک نگارش یافته منجمه چنین میفرمایند که در استان بجای آنکه مشکلات و ناراحتی ها و گله های خود را از یکدیگر یا نفس محفل ملی و یا محفل محلی در میان نهند آن را با افراد احبا و یا آحاد اعضا بمیان میگذارند و از ملاقات با هیئت محفل امتناع میورزند و حال آنکه اول وظیفه هر فرد بهائیتی توجه و مراجعه بنفس محفل است . از این بیانات مبارکه واضح و مشهود میگردد که مفهوم

" محفل " در نظم اداری بهائی بسیار مهم و بی بردن بمعنی واقعی و حقیقی آن فوق الجد لازم است .

محفل با آنکه مرکب از افراد اعضاست ولی در عین حال مجرد از آن است . وقتی افراد اعضاء محفل در محل معین مجتمع شوند و برفوق موازین اداری امری و اصول مشورت بهائی بمذاکراه پردازند و در مسئلهئی از مسائل تعاطی افکار نمایند و بالمآل باتفاق و یابسه اکثریت آراء تصمیمی در آن باره اتخاذ فرمایند و آن تصمیم در دفتر مذاکرات محفل مثبت رسد و مورد تصدیق قرارگیرد آن رای محفل و محترم و لازماً لاتباع است .

امواله مسیس رانسوم که لکه در مدینه اصفهان بملکوت جاودان عروج نمود برای روشن شدن این موضوع که هیئت محفل کلاماً با افراد اعضاء متفاوت است مثلی اتیان فرموده اند که مفاد و خلاصه اش چنین است :

فرض کنید شما در مطبخ هستید و قصد تهیه سوپ دارید تمام اجزاء و عناصر لازم از قبیل گوشت ، سبزی ، بقولات ، نمک ، فلفل و مانند آن روی میزتان مهیاست . آیا بمجرد وجود این اجزاء اصلیه میتوانید بگوئید سوپ حاضر است ؟ سوپ وقتی آماده میشود که همه این اجزاء در داخل دیگ قرارگیرد و بر سر آتش ساعتها بجوشد تا از امتزاج و امتشاج آن مایعی بدست آید که آن را سوپ گویند .

به همین وتیره افراد اعضاء محفل که اجزاء و عناصر اولیه برای تشکیل هیئت محفلند باید در دیگ مشورت بهائی آنقدر رجوشند تا عناصره افکارشان بصورت تصمیم نهائی ظاهر شود آنگاه " رأی محفل " متبلور و واضح میگردد و مثبت و ضبط و ابلاغ و اجرا میشود .

پس بفرموده مبارک اگر این نکته دقیق مهیه روزی خاطر نشان عموم یاران الهی گردد آن روز بزرگی خواهد بود .  
در مقالات آینده بچند نکته دیگر نیز اشاره خواهد شد .

طهران شهرالعلم ۱۳۴ - علی اکبر فروتن

# تبدیل تواریخ

تهیه و تنظیم: اسکندر هاشمی

تبدیل تاریخ قمری به تاریخ شمسی است  
در اینجا سعی خواهیم کرد راجع به  
تبدیل تقویم هجری قمری به تقویم میلادی  
(شمسی) مطالبی بیان کنیم.  
مقدمتاً ذکر نکاتی چند راجع به  
تفاوت مختلف قمری و شمسی و کیسه های  
آنها خالی از فایده نمی نماید.

تبدیل تاریخ از تقویم های مختلف به  
یکدیگر مطلبی است که هر مورخ یا وقایع  
نگاری از آن ناگزیر است. این تبدیل  
در مورد برخی تقویم ها کاریست نسبتاً سهل  
مثلاً تاریخ شاهنشاهی را می توان با کسر  
عدد ۵۵۸ یا ۵۵۹ از آن بتاریخ میلادی  
تبدیل کرد آنچه تولید اشکال می نماید

تقویم هجری قمری معمول به برخی کشورهای  
 مسلمان می باشد . مبدأ آن هجرت  
 حضرت رسول اکرم علیه آلاف التحية واليهما  
 از مکه معظمه به مدینه منوره است که  
 در ربیع الاول سنه یک هجری قمری اتفاق  
 افتاد . ابتدای آن را طبق جد اولی  
 که بعد ابحاث خواهیم کرد اول محرم الحرام  
 سنه یک هجری قمری برابر با جمعه  
 شانزدهم ژوئیه ۶۲۲ میلادی یولیانی  
 می دانیم اما آقای عباس ریاضی کرمانی آن  
 را هیجدهم ژوئیه می دانند ولی ذکر نمی  
 کنند بر اساس تقویم یولیانی یا گریگوری .  
 ایشان مرقوم داشته اند که تقویم  
 تطبیقی سنوات هجری قمری را با میلادی  
 تا سال ۲۰۰۰ میلادی تهیه کرده اند ولی  
 تا آن موقع به طبع نرسانده اند . در این  
 تقویم ، سال عبارتست از ۱۲ ماه قمری که  
 طول هر ماه قمری بین ۲۹ روز و ۶ ساعت  
 و ۱۴ دقیقه و ۲۴ ثانیه ( ۲۹/۲۶ شبانروز  
 و ۲۹ روز و ۱۹ ساعت و ۱۲ دقیقه ( ۲۹/۸۰  
 شبانروز ) متغییر است که بطور متوسط  
 آن را ۲۹ شبانروز و ۱۲ ساعت و ۴۴ دقیقه  
 و دو ثانیه و ۵۴ ثالثه یعنی ۲۹/۵۳۰۵۸۹  
 شبانروز می دانند ولی بعضی منجمین  
 ثانیه ها و ثالثه ها را به حساب نیارند  
 و ماه ها را ۳۰ و ۲۹ روزه گیرند و در هر  
 دوره سی ساله سال های دوم پنجم  
 هفتم دهم سیزدهم پانزدهم ( یا  
 شانزدهم ) هیجدهم بیست و یکم بیست  
 و چهارم بیست و ششم و بیست و نهم  
 را کیسه دانند و ذی حجه یعنی ماه  
 دوازدهم را سی روزه گیرند لکن آنانکه  
 برای انجام تکالیف شرعی به رویت هلال

ماه تکیه دارند با حساب اخیر اختلاف  
 حاصل کنند و ممکن است چهار ماه را متتابعاً  
 ۳۰ روزه دانند و ۳ ماه دیگر را متوالیاً  
 ۲۹ روزه شمارند . برای شروع یک ماه  
 قمری مثلاً رمضان یا شوال شروطی مقرر  
 است که اولین رویت هلال ماه است و دیگرش  
 شهادت دو مرد عادل و صدیگر شیاع خبر  
 رویت هلال و دیگر دستور حاکم شرع .  
 مثلاً هر روزی که حاکم شرع به رویت هلال  
 در افاق مکه برای ماه ذی حجه حکم داد  
 مسلمانان سایر معالک اسلامی باید  
 پیروی کنند و مراسم حج را بجا آورند  
 و تقویم منجمان در این مورد بی ارزش می  
 شود هر چند که منجم یا مستخرج تقویم  
 موقع رویت هلال را از قبل محاسبه نموده  
 باشد و ماهها را متوالیاً ۳۰ و ۲۹ روزه  
 نگرفته باشد ولی حاکم شرع بنا بر گفته  
 کذب المنجمون برب الکعبه هیچگاه به  
 گفته تقویم نویس و منجم به رویت یا عدم  
 رویت هلال حکم نمی دهد .  
 طول متوسط سال هجری قمری ۳۶۷ / ۳۵۴  
 شبانروز است .  
 تقویم رسمی شمسی : این تقویم در ربیع  
 سوم قرن پنجم هجری قمری ( برابر با ربیع  
 دوم قرن هفدهم شاهنشاهی ) محاسبه  
 و تعیین و تدوین گردید و در آثار قدما  
 به تقویم جلالی یا ملکی ( منسوب به  
 جلال الدین ملک شاه سلجوقی ) معروف  
 بود . ابتدای آن یوم جمعه نهم رمضان  
 سنه ۴۷۱ هجری قمری می باشد که  
 تحویل سال در آن روز ساعت ۵ و ۳۳ دقیقه  
 به افاق اصفهان بود و برابر بود با اول فروردین  
 ماه سال ۱۶۳۸ شاهنشاهی یا ۱۰ مارس



۱۰۷۹ میلادی یولیانی . شرط کیسه بودن سال در این تقویم اینست که خورشید بعد از ظهر روز سیصد و شصت و ششم از نقطه اعتدال ربیعی بگذرد مشروط بر آنکه در سال قبل همین واقعه قبل از ظهر واقع شده باشد . بدین ترتیب در دوره های ۲۹ و یا ۳۳ ساله هفت و یا هشت سال کیسه داریم . یعنی سنوات چهارم هشتم دوازدهم . . . . بیست و چهارم بیست و هشتم ( یا بیست و نهم ) و یاسی و سوم کیسه اند . کیسه هایی که در سال های بیست و نهم یا سی و سوم اتفاق افتند کیسه خماسی نام دارند اما تنظیم کنندگان این تقویم معین نکردند که دوره های ۲۹ ساله و ۳۳ ساله با چه تناوبی باید باشند و بعدا منجمین سعی کردند این دوره ها را نظم و نسقی دهند مثلا الف بیک در یک دوره ۶۲ ساله ۱۵ سال کیسه گرفت و قطب الدین شیوازی در یک دوره ۷۰ ساله ۱۷ سال کیسه گرفت . طول متوسط سال شمسی ۳۶۵ شبانه روز و ۵ ساعت و ۴۸ دقیقه و ۴۵/۹۷۵ ثانیه یا ۳۶۵/۲۴۱۹۹ شبانه روز است که البته تا حدود بیست دقیقه ممکن است کم و زیاد بشود . بر اساس قانونی که در فروردین سال ۲۴۸۴ ( ۱۹۲۵ میلادی از مجلس گذشت ، روز اول سال ایرانی یا نوروز روزیست که خورشید بین ظهر روز قبل و ظهر آن روز از نقطه اعتدال ربیعی بگذرد .

تقویم میلادی : این تقویم دو صورت دارد در نوع میلادی یولیانی که از اول ژانویه سال ۴۵ قبل از میلاد تا سال

۱۵۸۲ معمول به کشورهای مسیحی مغرب زمین بود سال را دقیقا ۳۶۵/۲۵ روز می پنداشتند یعنی هر سالی که بر عدد چهار قابل قسمت بود کیسه بود . این تقویم تا سال ۱۷۵۲ در انگلستان و تا اوایل قرن بیستم در روسیه مورد استفاده بود . در نوع گرگواری که از سال ۱۵۸۳ در کشورهای کاتولیک رواج یافت ، اشکالی که در تقویم یولیانی در مدت پیش از شانزده قرن انباشته شده بود اصلاح شد بدین ترتیب که پاپ گرگوار سیزدهم اعلان کرد که روز بعد از پنجشنبه ۴ اکتبر ۱۵۸۲ یولیانی ( برابر شانزدهم رمضان ۹۹۰ ه . ق . ) جمعه ۱۵ اکتبر ۱۵۸۲ گرگواری ( برابر با ۱۷ رمضان ) باشد و در نتیجه اعتدال ربیعی که در سنه ۱۵۸۲ یولیانی روز ۱۱ مارس بود در سال ۱۵۸۲ روز ۲۱ مارس شد . پاپ هم چنین مقرر داشت که هر سالی که قابل قسمت بر چهار باشد کیسه است با استثنای سنوات ۱۷۰۰ و ۱۸۰۰ و ۱۹۰۰ گرگواری ( که طبق تقویم یولیانی کیسه بودند ) ولسی سنوات ۱۶۰۰ و ۲۰۰۰ و ۲۴۰۰ گرگواری کیسه اند طول سال گرگواری بدین ترتیب ۳۶۵/۲۴۲۵ شبانه روز گردید که برای اصلاح آن باید سنوات ۴۰۰۰ و ۸۰۰۰ و ۱۲۰۰۰ را غیر کیسه گرفت در سنوات کیسه ماه فوریه ۲۹ روز دارد . تنها فرقی که تقویم بدیع بهائی از لحاظ کیسه کردن سال ها با تقویم جلالی یا تقویم فعلی ایران دارد اینست که در تقویم جلالی روز اول سال روزیست که آفتاب بین ظهر آن روز و ظهر روز قبل از برج

حوت به برج حمل تحویل شده باشد لکن در تقویم بدیع روز اول شهرالیهها روزیست که شمس بین غروب آن روز و غروب روز قبل از برج حوت به برج حمل تحویل شده باشد بنابراین کیبسه تقویم امری معمولاً سال بعد از کیبسه تقویم جلالی می باشد. بنابراین اگر کیبسه های خماسی جلالی را از سال ۲۱۸ شاهنشاهی تا سال ۲۶۰۰ شاهنشاهی چنین بدانیم :

۲۲۹۵، ۲۲۶۲، ۲۲۲۹، ۲۱۹۶، ۲۱۶۳  
 ۲۴۵۶، ۲۴۲۳، ۲۳۹۰، ۲۳۶۱، ۲۳۲۸  
 ۲۶۲۱، ۲۵۸۸، ۲۵۵۵، ۲۵۲۲، ۲۴۸۹  
 ۲۶۵۴، کیبسه های خماسی تقویم بدیع را می توانیم چنین فرض نمائیم :

۱۸۷، ۱۵۴، ۱۲۱، ۸۸، ۵۵، ۲۲  
 ( سنه يك بدیع مطابق سال ۲۴۰۳ - شاهنشاهی بوده است )  
 حال می پردازیم به روش تبدیلی تقویم

اساس ریاضی این تبدیل بدیعی —نحو است :

- ۱- ابتدا نسبت طول دقیق سال قمری را به سال شمسی تعیین می نمائیم و آنرا  $(X)$  می نامیم .  $(X) > 0/9$  .
- ۲- فاصله بین اولین روز اولین سال هجری قمری را با اولین روز از سال میلادی که اول محرم سنه يك هجری قمری در آن واقع شده تعیین می کنیم ( مثلاً ۲۰۰ روز) این رقم را به طول متوسط دقیق سال شمسی تقسیم می کنیم و  $X$  پنج یا شش رقم بعد

از ممیز حساب می کنیم . این خارج قسمت را  $(Y)$  می نامیم .  
 ۳- اختلاف زمانی بین یکسال متوسط شمسی و یک سال متوسط قمری را دقیقاً بر آنرا بر طول متوسط سال شمسی تقسیم می نمائیم و آن را  $(Z)$  می نامیم  
 $(Z) > 0/9$  را نیز باید تا پنج یا شش رقم بعد از ممیز محاسبه نمود . درحقیقت  $Z = 1 - X$   
 ۴- برای دانستن واقعه ای که در سال  $A$  از تقویم هجری قمری اتفاق افتاده در تقویم شمسی چنین عمل می کنیم :

$$AX + Y + Z = \overline{mcd\bar{u}} / \overline{abefgh}$$

رقم صحیح قبل از ممیز یعنی  $\overline{mcd\bar{u}}$  در سال شمسی موافق با سال قمری  $A$  می باشد .

- ۵- برای پیدا کردن روز و ماه شمسی موافق با تاریخ معین قمری باید ابتدا سه جدول تهیه و در آن روزهای سال را شماره گذاری نمائیم بدین ترتیب که روز اول محرم را اولین و روز اول صفر را سی و یکمین و روز اول ربیع الاول را شصتین . . . و روز اول ذی حجه را سیصد و بیست و ششمین و روز ۲۹ ( یا ۳۰ ) ذی حجه را سیصد و پنجاه و چهارمین ( یا سیصد و پنجاه و پنجمین ) روز سال قمری می نامیم . هدف از تهیه این جدول اینست که براحتی بتوانیم بدانیم مثلاً روز ۱۷ ربیع الاول چندمین روز سال است یا بالعکس بتوانیم به سهولت دریابیم که مثلاً هفتاد و ششمین روز سال برابر با ۱۷ ربیع الاول است . جدول مشابهی برای تقویم شمسی می سازیم بدین ترتیب

که برای سنوات غیر کبیسه میلادی، روز اول  
ژانویه را اولین و روز اول فوریه را سی و دومین و روز اول مارس را شصتمین و روز اول آوریل را هفتادمین و روز اول می نامیم و برای سنوات کبیسه  
میلادی، روز اول ژانویه را اولین و روز اول فوریه را سی و دومین و روز اول مارس را شصت و یکمین و روز اول آوریل را سی و ششمین روز سال می نامیم  
حال برای تطبیق روز معینی از تاریخ  
قمری به تاریخ شمسی، شماره آن روز را از  
جداولی که تهیه کرده ایم پیدا می کنیم  
مثلا ۱۸ رجب برابر است با  $195 = 18 + 177$   
که آن را با حرف ۲ نمایش می دهیم  
( $195 = 2$ ) جزء اعشاری حاصل از عمل  
 $AX + Y + Z$  را در  $25 / 365$   
(طول سال خورشیدی بر حسب تقویم  
یولیانی)

یا  $2425 / 365$  (طول سال خورشید  
بر حسب تقویم گرگوری) ضرب نموده،  
حاصل ضرب را با ۲ جمع می کنیم:

$$/ a b e f g h x 210 / 2425 + 2$$

حاصل جمع را (روند) می کنیم. این  
عدد صحیح اخیر شماره روز را در جدولی  
که ماه های شمسی را در آن نگاشته ایم  
به ما می دهد. در صورتی که این عدد صحیح  
بیش از ۳۶۵ (یا ۳۶۶) باشد تفاضل  
آن با ۳۶۵ (یا ۳۶۶) شماره روز را در  
جدول ماه های شمسی به ما می دهد  
و فراموش نمی کنیم که به جزء صحیح حاصل

از عمل  $AX + Y + Z$  یعنی عدد  
 $mcdu$  عدد یک را اضافه کنیم تا سنه  
مورد نظر را در تقویم شمسی داشته باشیم

جداولی تهیه شده است که با مراجعه  
به آنها می توان با محاسبات کمتری به  
نتیجه رسید. من جمله جداولی که در بخش  
لغات قاموس معروف المنجد طبع نو زده ام  
(بیروت ۱۹۶۶) صفحات ۳۵۶ تا ۳۵۸ -  
درج گردیده و در آن سنوات هجری قمری  
را با میلادی تطبیق داده است به اعتبار اینکه  
اول محرم الحرام سنه یک هجری قمری  
را برابر با جمعه ۱۶ جولای سنه ۶۲۲ میلادی  
یولیانی گرفته است. جدول اول مربوط است  
به تعیین روز و ماه و سال میلادی مطابق  
با اول محرم سنوات هجری قمری. در این  
مختصر، قسمتی از آن جدول را که مربوط به  
اوائل ایام ظهور امر اعظم است تا سنه ۱۹۷۶  
میلادی گرگوری، نقل می کنیم. برای پیدا  
کردن اول محرم سنه هجری قمری معینی  
ابتدا باید عددی را در بالاترین ردیف -

جدول (۱) (که با حرف یا بی مشخص شده)  
بیابیم که حاصل جمع آن با یکی از سنوات  
که در زیر ستون هاء (ه) نوشته شده -  
است سنه هجری قمری ما باشد مثلاً برای  
دانستن اینکه اول محرم سنه ۱۲۵۸ هجری  
قمری برابر با چه تاریخ میلادی بوده است  
باید عددی را بیابیم که حاصل جمعش  
با ۱۲۲۹ عدد ۱۲۵۸ باشد: این عدد -  
۲۹ است در ردیف یا بی. حاصل جمع همان  
عددی که در ردیف بی نوشته شده با سنه  
میلادی هم ردیف سنه هجری، سنه  
میلادی مطلوب است. فی المثل عدد

۱۲۲۹ هم ردیف عدد ۱۸۱۳ می باشد و -  
 اول محرم سنه ۱۲۵۸ هـ . ق در سال  
 ۱۸۱۳ + ۲۹ یعنی ۱۸۴۲ واقع است  
 هر ردیف شامل سه سطر است که سطر  
 فوقانی چندمین روز از ماه فونگی بالا ییش  
 را به ما می دهد و سطر وسط مشخص کننده  
 اسم آن روز در ایام هفته است بدین ترتیب  
 ۱ = یکشنبه ، ۲ = دو شنبه ، ۳ = سه شنبه  
 ۶ = جمعه ، ۷ = شنبه . سطر پائین  
 مشخص کننده کیسه بودن (حرف کاف ) یا  
 عادی بودن آن سنه هجری قمری می باشد  
 به عنوان مثال اول محرم سنه ۱۲۵۸ هـ . ق  
 برابر بوده است با ۱۲ قمریه ( سطر  
 فوقانی از ردیف ۱۸۱۳ - ۱۲۲۹ ) از سال  
 ۱۸۴۲ میلادی گرگوری که آن روز شنبه  
 ( سطر وسط ) بوده و سال ۱۲۵۸ قمری  
 سال غیر کیسه بوده ( یعنی ۳۵۴ روز -  
 داشته ) . مثال های دیگر :

● اول محرم ۱۲۹۰ هـ . ق .

$$1290 = 1272 + 28$$

$$28 + 1845 = 1873$$

شنبه اول مارس ۱۸۷۳ = اول محرم سنه  
 ۱۲۹۰

● اول محرم سنه ۱۳۳۲ هـ . ق .

$$1332 = 1330 + 2$$

$$2 + 1911 = 1913$$

یکشنبه ۳۰ نوامبر ۱۹۱۳ = اول محرم سنه  
 ۱۳۳۲

حال برای تطبیق دادن روز معین  
 از تقویم قمری به میلادی یا بالعکس محتاج  
 به دو جدول دیگر نیز هستیم :  
 جدول اول را بدین ترتیب بسازید

## توزیق التین الهجریة مع التین المسلمیة

جدول التین التینیة الأولى (محمّد بن عیسیٰ المصنف) : التین المسلمیة فی ۱۲ شعبان ۱۲۳۲ (لقد ما نسا)

ی	۰	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	
ی	۲۸	۲۷	۲۶	۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۳۱	۳۰	۲۹	۲۸	۲۷	۲۶	۲۵	۲۴
۴	۲۸	۲۷	۲۶	۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۳۱	۳۰	۲۹	۲۸	۲۷	۲۶	۲۵	۲۴
۴	۲۸	۲۷	۲۶	۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۳۱	۳۰	۲۹	۲۸	۲۷	۲۶	۲۵	۲۴
۴	۲۸	۲۷	۲۶	۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۰	۳۱	۳۰	۲۹	۲۸	۲۷	۲۶	۲۵	۲۴

در این صفحه آن قسمت از جدول مد رج در قاموس المنجد برای تطبیق سنوات هجری قمری با میلادی که در این مقاله  
 مورد استفاده قرار گرفته آورده شده و در صفحات بعد همین قسمتها با مقیاس بزرگتر نشان داده شده است

س	وانوس			فورس			مارس			آبريل			يونس			ف
	٢٣	٢٤	٢٥	٢٦	٢٧	٢٨	٢٩	٣٠	٣١	١	٢	٣	٤	٥	٦	
١٢٦١	٢	١	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	
١٢٦٢	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	
١٢٦٣	٣	١	٢	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	
١٢٦٤	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	
١٢٦٥	٢	٣	١	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	
١٢٦٦	٣	١	٢	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	
١٢٦٧	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	
١٢٦٨	٢	٣	١	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	
١٢٦٩	٣	١	٢	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	
١٢٧٠	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	
١٢٧١	٢	٣	١	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	
١٢٧٢	٣	١	٢	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	
١٢٧٣	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	
١٢٧٤	٢	٣	١	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	
١٢٧٥	٣	١	٢	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	
١٢٧٦	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	
١٢٧٧	٢	٣	١	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	
١٢٧٨	٣	١	٢	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	
١٢٧٩	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	
١٢٨٠	٢	٣	١	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	
١٢٨١	٣	١	٢	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	
١٢٨٢	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	
١٢٨٣	٢	٣	١	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	
١٢٨٤	٣	١	٢	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	
١٢٨٥	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	
١٢٨٦	٢	٣	١	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	
١٢٨٧	٣	١	٢	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	
١٢٨٨	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	
١٢٨٩	٢	٣	١	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	
١٢٩٠	٣	١	٢	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	
١٢٩١	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	
١٢٩٢	٢	٣	١	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	
١٢٩٣	٣	١	٢	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	
١٢٩٤	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	
١٢٩٥	٢	٣	١	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	
١٢٩٦	٣	١	٢	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	
١٢٩٧	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	
١٢٩٨	٢	٣	١	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	
١٢٩٩	٣	١	٢	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	
١٣٠٠	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	١	٢	٣	



که شامل ۱۳ ردیف ( افقی ) و ۳۲ ستون ( عمودی ) باشد . در بالاترین خانه سمت راست جدول چیزی نمی نویسید تا عدد ۳۱ در بالاترین خانه سمت چپ جدول قرار گیرد . در پائین ترین خانه سمت راست جدول فوریه و بالای آن ژانویه و بالای آن دسامبر . . . و بالای آن مارس رومی نویسید ( یعنی مارس زیر نخستین خانه سمت راست جدول که سفید است می باشد ) . بالاترین ردیف جدول رابه استثنای خانه سفید نخستین از ۱ تا ۳۱ ( و خود ۳۱ ) شماره گذاری می کنیم سپس شروع به شماره گذاری خانه های باقی مانده جدول می نمائید بدین نحو که ردیف مقابل ماه مارس را ( یعنی دومین ردیف جدول را ) از ۱ تا ۳۱ و سومین ردیف جدول را ( که مقابل با ماه آوریل است ) از ۳۲ لغایت ۶۱ و ردیف مقابل ماه مه را ( یا چهارمین ردیف جدول را ) از ۶۲ لغایت ۹۲ و . . . و ردیف مقابل ماه فوریه را ( که سیزدهمین و پائین ترین ردیف جدول است ) از ۳۳۸ لغایت ۳۶۶ شماره گذاری کنید و در نتیجه دو خانه دیگر سفید می مانند زیرا ماه فوریه در سال های عادی ۲۸ روز و در سال های کبیسه ۲۹ روز دارد .

جدول ب که مشابه جدول الف می باشد برای ماه های قمری ساخته می شود لکن فقط ۳۱ ستون دارد زیرا ماه های قمری ۲۹ و ۳۰ روز دارند برخلاف بعضی از ماه های فرنگی که ۳۱ روز دارند . در اولیین ستون سمت راست جدول با اسامی ماه های قمری را به ترتیب از بالا به پائین بنویسید

محرم ، صفر ، ربیع الاول . . . ذی حجه شماره گذاری خانه ها به ترتیب قبل است یعنی اعداد ۳۰ ، ۲۹ ، ۲۸ ، ۲۷ ، ۲۶ ، ۲۵ و ۳۵۵ در ستونی قرار می گیرند که در بالاترین خانه آن ( یعنی در بالاترین خانه سمت چپ جدول ) عدد ۳۰ نگاشته شده و اعداد ۵۹ ، ۱۱۸ ، ۱۷۷ ، ۲۳۶ ، ۲۹۵ ، ۳۵۴ در ستونی قرار گیرند که در بالاترین خانه آن عدد ۲۹ نوشته شده حال برای پیدا کردن تاریخ معینی بر حسب تقویم قمری ، در تقویم میلادی به طریق ذیل عمل می کنیم :

۱- شماره روز اول محرم سال قمری را بر حسب تقویم میلادی در جدول الف می یابیم

۲- شماره آن روز معین از ماه و سال معین قمری را در جدول ب پیدا می کنیم  
۳- دو عدد اخیر را با هم جمع نموده از حاصل جمع عدد یک را کسر می کنیم . این عدد شماره روز است در جدول الف .

مثال : ۲۸ شعبان ۱۲۶۶ مطابق با چه روزی از تقویم میلادی گرگوار بود است :

از جدول اول :  $1266 = 4 + 1262$

$$1849 = 4 + 1845$$

اول محرم ۱۲۶۶ = شنبه ۱۷ نوامبر ۱۸۴۹

از جدول الف :

$$17 \text{ نوامبر} = 262$$

از جدول ب :

$$28 \text{ شعبان} = 235$$

$$235 + 262 = 497$$

$$497 - 1 = 496$$

می دانیم که فوریه ۱۸۵۰ عادی و ۲۸ روزه

بوده است بنابراین تفاضل ۴۹۶ را با ۳۶۵ بدست می آوریم تا شماره روز ۲۸ شعبان را در تقویم میلادی بیابیم :

$$۴۹۶ - ۳۶۵ = ۱۳۱$$

عدد ۱۳۱ واقع شده است در ستونی که بالای آن عدد ۹ نگاشته شده و در ردیفی که سمت راست آن ماه ژوئیه قرار دارد پس ۲۸ شعبان ۱۲۶۶ برابر بوده است با ۹ ژوئیه ۱۸۵۰ میلادی . تطبیق روز و ماه و سال معین بر حسب تقویم میلادی بسبب تقویم قمری ، در حقیقت بوسیله عکس اعمال فوق انجام می گیرد .

نکته ای که باید توجه داشت اینست که اگر اساس محاسبات اول ماه قمری رویست هلال ماه باشد ، ممکن است تا چهار ماه متوالیا ۳۰ روز و تا سه ماه پشت سرهم ۲۹ روز باشد که در نتیجه با جد اول فوق یکی در روز اختلاف پیدا می کند بدون اینکه معمولاً از طول سال قمری در مجموع چیزی بکاهد یا چیزی بدان اضافه کند .

فرقه اسماعیلیه تنها فرقه ایست که ماه هارا - متناوباً ۳۰ و ۲۹ روز می گیرد . فرق دیگر شیعه ( من جمله فرقه شیعه اثنی عشریه ) و اهل سنت و جماعت معتقد به رویست می باشند . بنابراین تبدیل دقیق تاریخی بر اساس تقویم هجری هلالی به تقویم میلادی وقتی میسر می گردد که اسم آن روز از ایام هفته مشخص باشد چه که بعد از تبدیل

تاریخ قمری به تاریخ شمسی ( میلادی ) در جد اول تقویم همیشگی Perpetual Calendar برای سال های مسیحی نگاه می کنیم که آیا اسم آن روز از سال میلادی در جد اول تقویم همیشگی با اسم روزی که ماقبلاً معین داشتیم تطبیق می نماید یا نه در صورت عدم تطبیق ، باید یکی در روز قبل و بعد از آن را در نظر گرفت به عنوان مثال نیپل شهادت حضرت نقطه اولی را روز یکشنبه میدانسته و حال آنکه نهم ژوئیه ۱۸۵۰ - سه شنبه بوده است و با این حساب باید شهادت حضرت اعلی روز هفتم ژوئیه واقع شده باشد لکن حضرت عبدالهبا - یوم شهادت را دقیقاً یوم سلطان از شهر رحمه ( هفدهم شهرالرحمه ) تعیین فرموده اند که اگر اول شهرالهباء سنه هفت بدیع را - مطابق ۲۰ مارس ۱۸۵۰ بدانیم . هفدهم شهرالرحمه برابر می شود با نهم ژوئیه ۱۸۵۰ و اگر اول شهرالهباء را ۲۱ مارس بگیریم برابر با نهم ژوئیه می شود بنابراین نیپل در ثبت یوم یکشنبه برای شهادت حضرت باب مرتکب خطا شده است .

دو نمونه از جد اول تقویم همیشگی در صفحات ۱۸۸ و ۱۸۹ جلد پنجم دائره المعارف آمریکا نا چاپ ۱۹۷۵ و صفحه ۴۵۵ جلد دوم Micropaedia دائره المعارف بریتانیکا طبع پانزدهم ( ۱۹۷۴ ) مندرج می باشد .

## منابع و مأخذ:

۱- سین ( به سرپرستی غلامحسین مصاحب - تهران ۱۳۴۵

۱- المنجد طبع نوزدهم بیروت ۱۹۶۶  
۲- دائره المعارف فارسی جلد اول ( الف



تقویم های مختلف و مسأله کبیسه های جلالی  
 ( طهران ۱۳۳۵ هـ . ش )  
 ۲- تقویم صد ساله ( ۱۳۵۲ - ۱۳۵۷ )  
 از انتشارات اداره کل احصائیه طهران  
 چاپ فردین  
 ۳- دائرة المعارف اسلام طبع جدید تحت  
 عناوین هجرت ، هلال و جلالی . بیـــــــــه  
 زبان های انگلیسی ، فرانسه و آلمانی منتشر  
 شده است و طبع قدیم تحت عناوین کرنولژی  
 ( زمان ) و تاریخ ( به زبان عربی ترجمه  
 و طبع شده است )

4- Friedrich Karl Ginzel:  
 Handbuch der mathematischen  
 und technischen chronologie.  
 Das Zeitrechnungswesen der Volker  
 3 Bande, Leipzig 1906, 1911, 1914.

5- bertold Spuler: Wustefeld-  
 Mahler'sche Vergleichungs-tabellen  
 zur muslimischen und iranischen  
 Zeitrechnug. Wiesbaden 1961 .

۳- مجله گوهر سال دوم شماره ششم  
 شهریور ۱۳۵۳ و سال سوم شماره های  
 اول ( فروردین ۱۳۵۴ ) و هشتم  
 ( آبانماه ۱۳۵۴ )  
 ۴- تقویم تاریخ امر تالیف اشراق خاوری  
 طهران ۱۳۲۶ بدیع  
 ۵- محاضرات جلد دوم تالیف اشراق خاوری  
 طهران ۱۳۲۱ بدیع  
 ۶- سالنامه پارس ( ۱۳۱۸ هـ . ش )  
 صفحات ۲ تا ۵ از بخش دوم سالنامه  
 ۷- مقدمه ای بر تاریخ علم اثر جرج سارتن  
 جلد اول ، ترجمه غلامحسین صدری افشار  
 طهران ۱۳۵۳  
 ۸- متن انگلیسی تاریخ نپیل زرندی  
 ( مطالع الانوار )  
 ۹- گنجینه حدود و احکام تالیف اشراق خاوری  
 ۱۰- دائرة المعارف آمریکا نا چاپ ۱۹۷۵  
 جلد پنجم صفحات ۱۹۰ - ۱۸۴  
 ۱۱- دائرة المعارف بریتانیکا ، طبع  
 پانزدهم ( ۱۹۷۴ )  
 جلد سوم ماکرو پدیا  
 تحت عنوان تقویم  
 Macropaedia  
 جلد دوم میکرو پدیا  
 Micropaedia  
 صفحه ۴۵۵  
 و همچنین دائرة المعارف بریتانیکا طبع  
 ۱۹۱۱ جلد دوم

● برای مطالعه بیشتر :

۱- رساله آقای تقی ریاحی در مورد شرح